كتاب جواهرنامه بالفارسيه نسخ ١٥

I

كتاب جوهرنامهٔ [illegible] للنيز محمد



کتاب جوهرنامه بالفارسیة



بسم الله الرحمن الرحیم وبه الاستعانة فی التتمیم

ستایش وسپاس بی اندازه وقیاس صانعی را که جوهری
صنعش بازار کاینات بجواهر ثوابت وسیارات آراسته
داشت حاکمی که صیرفی حکمش دینار آفتاب ودراهم کواکب
در بازار روزکار روان کردانید مبدعی که درج سمائی
سپهر را دراری پر کرد وکنجینه سینه عارفانرا زمعارف
پر کوهر ساخت حکیمی که جوهر جان پاک را بعزا عشق وهوا
با آب وخاک پیوند داد واز ازدواج ایشان انسان
عظیم الشان که اعجوبه زمان ونادره دورانست از شبستان
نابود به بازارکاه وجود آورد معبودی که عامه عبادرا
سجه هزاردانه تکلیف درکردن انداخته بار العباده

کون وفساد فرستاد در هنکام بنده نوازی مشتی خاکرا
از افلاک کذرانیده محسود ومسجود ملاء اعلی کردانید ودر
مقام بی نیازی پیکر زیبا منظر انسانی را تشریف حمایت
جشانیده باخاک راه برابر ساخت عالم آرائی که شمع کافوری
صبح از شعله مشعله آفتاب روشن کرد وسواد دکیسه
شب از در شب جراغ کوکب منور ومزین کردانید حاکم
قدرتش نقشی بر آب زد در خوشاب حادث شد ونقاش
فطرتش رنکی بخاک داد زمرد بی تکوین پذیرفت **شعر**

قطره آب که از صلب سحابی بچکد ∴ در کف تربیتش لؤلؤ ومرجان کردد
پاره خون که در افتد ز سر بینی کوه ∴ از شعاع کرمش لعل بدخشان کردد

ودر ودنا معدود نثار قافله سالار مسافران وجود که
بتائید نظر کیمیا اثر مس وجود خاکیانرا با زر برابر کرد
جوهر شناسی که در یکتای بی همتای وحدت از قعر بحر عمیق

کشت استخراج نمود خواجه که چهار سوی پر سودای عشق
وهوا از قدوم مقدمش رونق و رواج یافت باریک بینی
که دیده دوربین را بکحل ما زاغ البصر مکحل ساخته از دریچهٔ
امروز بنا سبیل احوال فردا مشاهده کرد مسند نشینی که
اطناب خیام دولت وشوکت از فضای فراخ پهنای ها
فانی کذرانیده باوتاد دوام وخلود استوار کردانید
پا بر قدرش از رواق نه پایه افلاک بکذشت ودامن پاکش
از تودهٔ خاک این خاک آلوده نکشت چابک سواری که خرد
دور اندیش خرده دان به نهایت سیر او نرسید تیز رفتاری
که بکان تیز تک وهم وکمان از دویدن در رکاب او عاجز
آمدند مایهٔ امید وهم صدف وجود را در یتیم نظر حقیقت
بینش از کون ومکان کذشته در اوج لامکان جولان میکند
ومحتسب شریعت ورزش زهرهٔ رامشکر را بکاو نشاند
کرد جهان می کرداند راه نمائی که دستکاری آدم از ظلمات
عدم به پرتو نور نخستین او شد مشکل کشائی که خلاصهٔ

عالم از فرع اعظم بوسیلت شفاعت او خواهد بود **شعر**

ز ظلمات عدم می آمدی و پیشرو آدم ∴
چراغی بود در دستش هم از نور نخستینت ∴
ید الله کوست اندر آستین غیب پوشیده ∴
فشاند آستین و ریخته درهای تحسینت ∴
چو چرخ زال بجد بود یاهای قیامت را ∴
شود کسترده آن ساعت بساط عز و تمکینت

محرم راز لی مع الله مظهر اسم اعظم الله الناسک لله السالک
فی الله العارف بالله القرم الاوحدی ابو القاسم محمد
العربی علیه درر الصلوة وتحف التحیات وعلی آله واصحاب
جواهر معدن الدرایة ونجوم فلک الهدایة بعد ماحون
اقل الخلیقه بل لا شی فی الحقیقه محمد بن منصور مامور شد بانکه
رسالهٔ در بیان احوال جواهر ترتیب نماید و بر ممکنان مخفی
نیست که اشرف واعلی واحسن وابهی جواهر باسرها جوهر
وجود با جود در درج خلافت کوهر کان معدلت ورأفتست

چه دردریای مکرمت و عطا گستری وچه گوهر کوه با شکوه
شوکت و رعیت پروری چه دریا وچه کوه عالمی بصورت
آحاد بنی آدم برآمده وجهانی در کسوت انسانی مختفی گشته

بیت بحر اعظم در نمی پنهان شده
درسه کز تن عالمی پنهان شده • یك دهان خواهم به پهنای فلك
تا بگویم شرح آن را یك بیك • لاجرم نبذی از احوال این جوهر
عالی را در رسالت احوال جواهر غالی کشید در دو فصل

فصل اول در معدن او معدن این دُر لطیف و
مصدر این جوهر شریف صاحب قرانی دریا نوالست که نقش
بند خیال تصویر شبیه و مثال او نتواند کرد شاه سواری
عطا بخش گیتی دار که چشم روزگار در هیچ قرنی قرین او
ندیده ونخواهد دید همای حمایتش بیضه ملك هفت
اقلیم را زیر بال گرفته از فساد و تباه نگاه می دارد و طبیب
عنایتش از شربت عذب عدالت تسکین حرارت مظلومان
دادخواه می نماید سایهٔ چترش مسکن خورشید تابان می گردد

موکبش سرمه چشم امید مظلومان نهال دولتش بمرتبه
بلند شده که دست حوادث زمان بان نمی رسد و پایه
قدرش چنان ارتفاع یافته که بر رواق نه پایه گردون
برتری می جوید آب تیغش در جویبار حلق دشمنان گل
سرخ می پرورد و موج جوهر شمشیرش مغز سر شیر
میخورد صدمه گرز گرانش دم صبح در سینه شام می شکند
ونهیب تیغ خون فشانش خون شفق از دیده خورشید
میچکاند چابك سواری که اگر بارهٔ باد سرعت را نهیب دهد
از مرکز خاك ببالای افلاك جهاند کمند افکنی که اگر
کمند کیانی را در گردن ایام گذشته افکند ایام گذشته
را باز گرداند کمانداری که

شعر

زهامون شب تیره بر چرخ تیر • کشد سرمه در چشم سوزن به تیر
هر چند دور زمان کعبتین اختران را در طاس گردون گردانده اند
نقشی که خلاف مراد او باشد صورت نبست و چنانکه شاهان
جنگجوی رخ بسوی او نهادند ایشانرا بیکدست برد دار

اسب دولت پیاده ساخته درپای پیل ملامت انداخت
عجبی نیست که رایت آسمان سایش با نصرت و فیروزی
هم رکاب و توامان شد عجب آنست که رای پیر و بخت جوانش
با وجود شیب و شباب اتراب و رضیع لبان اند **شعر**

به رزم اندرون زهر تریاق سوز ❀ به بزم اندرون ماه گیتی فروز
نماینده شب به روز سفید ❀ گشاینده گنج پیش از امید
فزاینده گرد آوردگاه ❀ فشاننده خون ز ابر سیاه

صفحه ضمیر منیرش محل انتقاش حقایق و لوح خاطر
خطیرش مهبط انوار دقایق علمای عصر از کلمات حکمت
آمیزش حل مشکلات می کنند فضلای دهر از پرتو عبارات
گوهرافشانش کشف معضلات می نمایند السلطان
الاعظم الاکرم الخاقان الاجل الافخم مجدد مراسم الملة

الحنیفیة محیی مآثر الدولة العباسیة موعود المآثر
السابقة مفیض النعم السابغة مستنزل الدهر عن طباعه
الابیة المؤید بالرياسة الابدیة السلطان ابن
السلطان ابن السلطان ابو النصر حسن بهادرخان
خلد الله مدی الزمان زمانه و افاض علی البریة بره
و احسانه **فصل دوم** در صفات او صاحب
دولتیست که از قاف تا قاف جهان از احسان و الطاف
بی کران او محظوظ گشته اند و عامه رعایا در کنف حفظ
او از فتنه آخر زمان محفوظ مانده اگر شحنه قهر را فرمان
دهد گنبد گردون ویران کند و اگر معمار تدبیر را
اشارت نماید رخنه فنا بخشتهای حوادث زمان مسدود
کرداند چوپان حمایتش پشت میش از پنجه گرگ شانه سکند
و میزبان انعامش مهمانرا از خویش و پیوند بیگانه
می کرداند کف کریمش رزق کافه برایا را کفیل شده و
لطف عمیمش قضای حوایج عامه خلایق را وکیل کشته

عقد مروارید باشد قطرهٔ باران اگر
از کف دریا نوالش بخشش آموزد سحاب
رای منیرش ثالث نیرین پایه قدرش فوق فرقدین
در ایام معدلتش جز ساغر شراب که غارت عقول میکند
تاراج کنندهٔ نیست و بغیر گاه رُبا کرا یارای ربودن
کاه برکشیست فتنه و آشوب جز در چشم و زلف بتان
یافت نمی‌شود و سیلاب سرشک جز در چهرهٔ عاشقان
صورت نمی‌بندد در چمن دهر غیر غنچهٔ گل خونین دلی کو
و در دور زمان جز ساغر مل تلخ کامی کجاست **شعر**
لطفش بکرم جان بیچاره کند • عدلش ستم از زمانه آواره کند
در موسم عدل او صبا را نبود • آن یاره که پیراهن گل پاره کند
شاه جمشید بزم رستم رزم سکندر شکوه دارا رای خسرو
خصم بند قلعه کشای دوحهٔ شجرة الخلافة ثمرة دوحة
العدل والرافة آیة الله بین بریته المجتهد فی اعلاء کلمة
سمی خلیل الرحمن ابو الفتح خلیل بهادر سلطان آن

6

خلیلیست که چون قدم در میدان روزگار نهاد بنای
غرور و پندار سلاطین نام دار ابرهیم وار پاره پاره کرد
و دشمنان دولت قاهره را خذلهم الله مقهور و مغلوب
ساخته از خان و مان آواره کرد ابد خلد الله ملکه و
سلطانه و افاض علی عامة العباد بره و احسانه ما خرج
من الصدف و وقع السهم علی الهدف بدانکه ترتیب
این رساله بر مقدمه و دو مقاله است مقدمه در مواد
اجسام معدنی و کیفیة تکون ایشان و امور متعلقه بآن
مقاله اول در جواهر و در وی بیست باب
و خاتمه **باب اول** در دُر **باب دوم**
در یاقوت **باب سیوم** در زمرد **باب**
چهارم در زبرجد **باب پنجم** در الماس
باب ششم در عین الهر **باب هفتم**
در لعل **باب هشتم** در فیروزه **باب نهم**
در دهنج و سایر احجار حیوانی **باب دهم** در

مقدمه موجود اگر معلل بعلتی نباشد واجب الوجود
بود والا ممکن الوجود و ممکن الوجود اگر در موضوع

باشد عرض بود والا جوهر وجوهر اگر قابلیت ندارد
که سه بعد متقاطع بروایا قوایم در وی فرض کنند مجرد
بود والا جسم وجسم اگر مرکب از اجسام مختلفة الطبایع
نباشد بسیط والا مرکب ومرکب یا ترکیب او مستتبع
صورتی نباشد مانند بخار و دخان یا باشد وانچه
ترکیب او مستتبع صورة باشد اگر ان صورة مبدا حفظ
ترکیب وتغذیه وتنمیه وتولید مثل واحساس وحرکت
ارادی ونطق تواند بود ان مرکب انسان بود واگر از
این جمله مبدا نطق نتواند بود حیوانی دیگر بود واگر مبدا
احساس وحرکت ارادی هم نتواند بود نبات بود واگر مبدا
تغذیه وتنمیه وتولید مثل نیز نتواند بود جسم معدنی بود
وجسم معدنی چهار قسم است داب وحجر وملح وکبریت زیرا
که جسم معدنی یا قوی الترکیب یا ضعیف الترکیب وقوی
الترکیب یا منطرق است یا غیر منطرق وضعیف الترکیب یا
منحل میشود بجهة رطوبة بسهولة مانند شب وزاج یا نمیشود

بواسطه دهنیتی که در اوست مانند کبریت و زرنیخ
اول قسم اولست و دوم دوم و سیوم سیوم و چهارم
چهارم و مواد اقسام اربعه مذکوره جواهر آبی اند لیکن
آن جواهر آبی که ماده اجساد ذایبه است آمیخته شده
بجوهری ترابی آمیزشی استوار و بعد از آنکه از طباخ
حرارت نضج تمام یافته اکثر آن بواسطه مصادفت برودت
منعقد شده و بعضی بسبب دهنیتی که دارد عین منعقد مانده
و از جهة عدم انعقاد این بعض اجساد ذایبه قابلیت تطرق
دارند و آن جوهر آبی که ماده احجار است بعد از نضج بسیار
استیلاء یبوست انعقاد یافته و منقلب شده بجوهری
ترابی و بواسطه آنکه در وی هیچ جزو عین منعقد نمانده
احجار قابلیت تطرق ندارند و چون انعقاد احجار بسبب یبوست
گداخته نمی شوند مگر بحیلت بخلاف بعضی منطرقات که
در گداختن آن احتیاج بحیلت نیست و آن جوهر آبی که
ماده املاحست مانند شب و نوشادر بعد از اختلاط بدخان

لطیف کثیر النار نیز بواسطت یبوست انعقاد یافته و
منقلب بجوهری ارضی شده و چون ناریت نوشادر بیشتر از
ارضیت اوست بالکلیه متصعد می شود و آنچه ماده زاجات است
اشتمال بر ملحیه و کبریتیه و حجریت دارد و در او قوت بعض
اجساد ذایبه هم هست بتفصیلی که در مطولات مذکور است
و آن جوهر آبی که ماده کباریتست بواسطه استیلاء حرارت
آمیخته شده با اجزاء هوایی و ترابی بوجهی که از امتزاج ایشان
دهنیتی تکون پذیرفته بعد از آن بمصادفت برودت انجماد یافته
و چون سایر اجساد ذایبه متحلل بزیبق یا جوهری مشابه زیبق
میشوند زیبق یا مشابه او ماده سایر اجساد ذایبه بوده و
بتجربه معلوم شده که زیبق بر آنچه کبریت منعقد میشود
پس ترکیب ایشان از زیبق و کبریت باشد بوجوه مختلفه
تا اگر ماده مذکوره پاک و صافی بود و کبریتی که عاقد آنست
سفید و پاک و صافی باشد از امتزاج ایشان نقره متولد
میشود و اگر در کبریت قوت صباغه ناریه بود طلا تکون یابد

واکر در وی قوت محرقه بود نحاس حاصل شود واکر کبریت
پاك وشدید المخالطه با ماده نبود قلعی موجود شود
واکر کل واحد از کبریت عاقد وماده منعقد باجزاء
ارضی مخلوط باشند آهن تکون پذیرد واکر عاقد ماده
مخلوطه سمین وضعیف بود اسرب در وجود آید وبواسطه
ضعف عاقد انعقاد اسرب محکم واستوار نیست وبدانکه
کیمیاکران از ترکیب زیبق وکبریت جوهری چند میسازند
که این جواهر را مشابهت تامه با بعض اجساد ذائبه هست چنانچه
ظن حاصل میشود که اجساد مذکوره مرکب از زیبق وکبریت
اند لکن فعل صناعت برتبه فعل طبیعت نمی رسد واز اینجاست
که شیخ ابی علی ابن سینا در کتاب شفا بیان کرده که کیمیا
کران را در دست نیست که قلب حقایق نمایند قلبی
حقیقی وغایت انچه بران دست دارند تغییر کیفیات وصفاتست
مثلا می توانند که مس را سرختر کنند تا مشابه طلا شود
یا سفید کنند تا مماثل نقره کردد وهمچنین قادر اند که اکثر

عیبهای رصاص زایل کردانند لیکن قوت عقول بتغییر و
تبدیل فصول نمیرسد **مقاله اول** در جواهر
لفظ جوهر که موضوعست بازاء حجر بمعنی تخصیص یافته
باحجار شفاف ثمین چنانکه لفظ ورد که موضوعست بازاء
شکوفه تخصیص یافته بکلهاء متعارفه **باب اول**
در دُر که انرا مروارید ولؤلؤ نیز کویند وبعضی کفته‌اند
که لؤلؤ مخصوصست بمثقب **فصل اول** در صفات
آن مروارید اجل سایر جواهر است وبعضی برانند که ان جنس
اسخانست واو بحسب آب ورنك منقسم میشود بر شاهوار
که سفید صافی براق ابدارست وآنرا باعتبارات مختلف
درخوشاب ونجمی وعیون نیز کویند وشکری که سفیدی
او باسرخی وزردی آمیخته است وتبنی که سفیدی وی
مایل بزردیست ووردی که اورا زردیی بود که بسرخی
زند وآسمان کون که سفیدی او بکبودی ممزوج بود و
طاووسی که سفید او بسبزی وسرخی وسیاهی زند و

رمادی که سفید او بکبودی زند و رصاصی که سفیدی
او بسیاهی آمیخته بود و رصاصی سرخ فام را دیتی و تبن
گون را غمامی گویند و سرخ که رنگ او بسرخی صافی زند
و سیاه آب که رنگ او بسیاهی زند و شمعی که رنگ او
میانه زردی و سبزی بود و شفاف نباشد و نخامی و
جصی که تیره و نه آب بود و خشکاب که ضد خوش آب بود
وگاه باشد که طبقه محیط برنگی و طبقه محاط برنگی دیگر باشد
مثلا محیط زرد بود و محاط سفید و بحسب شکل منقسم میشود
بمدحرج که گرد غلطانست و عدسی که عرض آن اندکی از
عرض غلطان بیشتر بود و قاعد که نصفی مدور و نصفی مسطح
باشد و شلجمی که پیرامون آن استدارتی عرضانی مستوی باشد
و فوق آن بتقبیب و قاعده آن باستقامت مایل بود و
عدسی که با وجود استدارت مذکوره سرهای او مساوی
باشد و بیضی که مدوری مستطیلست که سرهای او میانه
باریکتر بود و بیضی استطوانی شکل را زیتونی گویند و اگر

سرهای او بغایت باریک بود شعیری خوانند و دهلی که
سرهای مسطح و پیرامون مستوی دارد و دوقی که طول او
از عرض کمتر بود و مخروط که مدوری مقبب فراخ قاعده
سر تنگ است و شمعی که مخروطی طولانی نسبت و فقاعی که
شکل مشابه کوزه فقاعست و نیم روی که مشابه نصف
گوه ایست و مضرس که ما عدای اینهاست وگاه باشد که دو
نیم روی مناسب را با یکدیگر وصل کنند وگاه باشد که بر دو آن
در نقطه بسان آبله بود و آن را مجلد گویند و در قدیم الایام
تمیز اقسام لآلی به پنج غربال مینمودند بعد از آن غربالها
زیاده کردند تا به پانجاه غربال رسید و معهود چنان است
که غربالها از مس یا از پوست آهو می سازند و بترتیب
در اندرون یکدیگر می نهند تنگ چشمه بنشیب و فراخ چشمه
به بالا و لآلی از اصناف در غربال اعلی می ریزند آنچه از
چشمه همه بیرون رود از تحت الغربال و ریزه گویند و
چون آنها را از غایت صغر سوراخ نمی توان کرد در مفرحات

و داروهای چشم استعمال میکنند و انچه در غربال اول
که چشمه آن از همه خردتر است می ماند آنرا هزار و دویستی
گویند که هزار و دویست عدد از اکبر و اوسط و اصغر آن
مثقالیست و انچه در غربال دوم میماند پانصدی و آنچه
در غربال سیوم می ماند چهارصدی و انچه در غربال چهارم
می ماند سیصد و پنجاهی و انچه در غربال پنجم می ماند سیصدی
و انچه در غربال ششم می ماند دویست و پنجاهی و انچه در
غربال هفتم می ماند دویستی و انچه در غربال هشتم می ماند
صد و هشتادی و انچه در غربال نهم می ماند صد و پنجاهی
و انچه در غربال دهم میماند صد و بیستی و انچه در غربال
یازدهم میماند صدی و انچه در غربال دوازدهم میماند
هشتادی تا نودی و انچه در غربال سیزدهم میماند هفتادی
و انچه در غربال چهاردهم میماند پنجاهی تا شصتی و آنچه در
غربال پانزدهم که چشمه آن از همه اوسع است میماند
چهلی و از چهلی حبات میکزینند و از آن جمله هر ده دانه

را که مناسب یکدیگر باشند زوجان گویند و آن دانه
را که مناسب نباشد فرد خوانند و حبه عبارت از دانه است
که بهمدانکه یا زیاده باشد و متعارف چنانست که سی و شش
دانه در عقدی میکشند از این جمله شش دانه از صدف
تراشیده باشند و تتمه ده دانه اعلی و ده دانه میانه و ده
دانه ادنی باشد و در مانند پیاز تو بر توست و از منفسات
قمر است **فصل دوم** در مغاصات در و کیفیت
تولد آن اگرچه مغاصات در بسیار است لیکن در فاخر
فاخر ثمین در موضعی قریب سراندیب که طول آن موضع
از جزایر خالدات قع و عرض آن و درجه است می باشد
و انچه در موضعی از نواحی کش که طول آن موضع قد و عرض
آن کو درجه است یافت می شود و انچه در محلی از توابع بحرین
که طول آن قد و عرض آن کو درجه است می باشد و آنچه
در نواحی جزیره خارک که میان کش و بحرین است بکون
می یابد قریب بیست بردی که از قریب سراندیب استخراج میکنند

ودرری از دریای قلزم ودریای یمن وحجاز استخراج
میکنند بواسطه آنکه آب دار وشفاف وغلطان نیست
اعتباری چندان ندارد وهر دری که در اعماق بحار که
خالی از لای باشد وگل آن سیاه نبود تکون می یابد سفید و
شفافست وآنچه در گل سیاه حاصل میشود سیاه فام بود
وآنچه در قریب سطح آب متکون میشود بواسطه تاثیر حرارت
آفتاب زرد فام یا سرخ فام باشد وآنچه حصول آن در میان
لای باشد بسبب وصول انجره ردیه از کدورت خالی نیست و
اقل بعد مغاصات لآلی چهار پیما واکثر آن چهل پیماست و هر
پیمائی باصطلاح غواصان دو ذراع است وتکون در در جوف
جوانیست صدف نام که بجسم او صدفه ملتصق و محیط است
واین حیوان را گوشتیست که بسختی با دل سیم بران برابری میکند
وبا گوشت او خلطی لزج رقیق مخلوطست ودر میان گوشت
دو شاخ وسری بزرگ طرف صدفه دارد ودر سر دهانی
که از غایت تنگی با دل عاشقان پهلو میزند وشکم او بسان حوصله

مرغست واز دهان تا حوصله مجرائی واز حوصله تا مخر
فضله مجرای مستقیم دارد وصدفتین مذکورتین بر منوال
بال مرغان اگر خواهد که بگشاید بگشاید واگر خواهد که
در هم کشد در هم کشد وبعضی را دندان وبعضی را خرطومی
چنان صلب هست که بان صدفه دیگران سوراخ میکند و
انواع اصداف را در اعضا اختلاف هست وبعد از آنکه
اصداف را از اطراف دریا بیرون آرند بعضی متحرک باشند
وبعضی غیر متحرک وقتی از متحرک چنان بسرعت حرکت میکند
که متراءی میشود که طیران دارد واکثر اصدافی که در حوصله
ایشان لآلی عوالی باشد موازی کف دستی معتدل باشند و
صدفتین ایشان بغایت خشن بود واغلب اصداف کبار را
حوصله از لآلی خالی باشد واز معلم اول مرویست که در اواخر
فصل شتا که ریاح عاصف اصداف را از میان بحر محیط
بجوانب واطراف راند صدف مانند حباب بر محدب آب
شتابد ودهن را طرف ریزش تیر باران ابر بهار دارد

تا در حوصلهٔ او قطرهٔ چند گرد شود و بعض روایات چنانست
که چون تطاول و استیلای باد شمال دریای آب را در حرکت
و اضطراب آورد و اجزای آن شبه آبی را از آب دریا جدا کند
در سطح هوا جلوه دهد صدف در طرفهٔ که موج کمتر بود
دهن باز کند تا در حوصلهٔ او مقداری از آن اجزا که لایق
بحال او باشد گرد آید پس حوصلهٔ او چنانکه رحم نطفه قبول
میکند قطرهٔ باران نیسان را تا وقت دریا قبول کند و چند
روز در قعر دریا قرار گیرد بعد از چند روز بر سطح دریا
استقلا جسته از اول صباح تا هنگام مسا و بعض روایات سوا
وقت استوا استنشاق هوا کند و از وقت غروب تا هنگام
طلوع آفتاب سر در نقاب آب کشد بعد از چند روز که
بدین شیوه آمد شد کند و اجزای آبی که در حوصلهٔ او
حاصلست منعقد و منجمد گردد در قعر دریا قرار گیرد و
بقدرت رب العالمین قطرهٔ ما مهین در ثمین شود فتبارک
الله احسن الخالقین و جمعی از آن که در تو بر توست اسند کال

کرده اند بر آنکه در ابتدا تولد مانند ارزن خرد است
بعد از آن بتدریج طبقه طبقه بکون می آید و خرد میشود آن
پنهان نیست که از صفت مذکوره لازم نمی آید که تکون در
باین کیفیت بود و محتملست که طبیعت صدف اقتضا کند که
در تکون در حوصلهٔ او مانند صدفهٔ محیط بر او تو بر تو
بود از دو برادران جوهری مروی است که در خزانهٔ یمین الدوله
دانهٔ خرما و دانهٔ زیتون مخزون بود که از هر یکی نصفی با
گرد کار در آبدار گشته بود و نصفی دیگر بمقتضای الآن کما
کان بحال خود باقی مانده و علی هذا هر چه در حوصلهٔ صدف
حاصل شود نه تنها قطرهٔ آب تواند که در خوش آب شود
پس صدف شبه ریشه بر آرد و مانند عروق اشجار در زمین
استوار کرده اند و بعضی بر آنند که حیوان مذکور در این
حال خلعت حیوانی خلع می نماید و کسوت نباتی میپوشد و
پوشیده نیست که حرکت او بعد از استخراج از بحر چنانچه مذکور
شد میکند باین راست پس بعد از مدتی که جوهر متحجر در حوصله

صدف نضج تام یافته بحد کمال و بها رسد هنگام استخراج
او باشد واگر بعد از ارتقا بدرجه حسن و بها استخراج ان
نکنند مانند میوه که بعد از اتصال بذروه کمال بشاخسار
بگذارند طراوت ونضارت آن زایل کردد واو را طعمی ملایم
حاصل واعوجاج لآلی بواسطه ناهمواری مکان تکون
ایشان است وناتمامی بسبب آنکه مکان تکون ایشان تر بدن
صدفه مذکوره است واز بعضی اصناف الوان لآلی تغیر پدید
میشود واز اول ماه نیسان تا آخر ماه ایلول که زمان رسیدن
آفتابست به پانزدهم درجه میزان استخراج توان و در باقی
سال توان **فصل سیوم** در تمیز اصناف و
قیمت آن احسن واجود اصناف لآلی بحسب کمیت کبیر الوزن
کبیر است وبحسب کیفیت نجمی ابیض مشرق مستدیر و بعد از ان
مستدیر و نجمی تبنی و شلجمی ورنگ تبنی و وردی ثابت و
پایدار است ورنگ طاووسی سریع الزوال است وادون
وارذل اصناف دریست که بواسطه آفتی که بماده وی رسیده

باشد تمام الخلقه نبود یا بسبب فضله که در هنگام تکون
ملاقی ماده او بود شبیه رنگی رنگ وصفوه او را مغبر و
مکدر کرده باشد یا بعلت بخی بعض خراب بود یا در
میان آن کرمی یا قطره آب باشد وسعت ثقبه دانه در زمان
سابق عیب می شمردند چنانچه دانه فراخ ثقبه را بنصف
بها دانه تنگ ثقبه قیمت مینمودند لکن در این زمان که
نوبت دولت ترکانست فرقی چنان نمی کنند واگر ثقبه در
میانه دانه نباشد یا کج بود عیب و دانه دودانگی تا پنجدانگی
مناسب اطراف را بی زوجی عیب بود چنانچه اگر زوج
داشته باشد قیمت دانه زیاده کردد وشاید که مضاعف
شود و دانه یک مثقالی را بی زوجی عیب نکنند واو را
واسطه قلاده سازند و بر زیرکان خرده دان مخفی نماند
که قیمت سایر جواهر بحسب رواج وکساد بازار وقت
وبعد کان وقرب آن تفاوت بسیار دارد وقیمتی که در این
رساله ثبت شده قیمتیست متوسط میان کرانی وارزانی بحسب

بازار مصر و شام و بغداد و نواحی آن بلاد بدانکه قیمت ده
عقد دکه مقدار هر عقدی سدس مثقالی بود نصف و
ربع دینار بیست و اکر نصف مثقالی بود دو دینار و اکر
نصف و ربع مثقالی بود چهار دینار و اکر مثقالی بود ده
دینار و اکر مثقالی و ربع مثقالی بود پانزده دینار و اکر
مثقالی و نصف مثقالی بود بیست و اکر مثقالی و نصف و
ربع مثقالی بود بیست و پنج دینار و اکر دو مثقال بود سی
و پنج دینار و اکر دو مثقال و نصف مثقالی بود پنجاه دینار
و اکر دو مثقال و نصف و ربع مثقالی بود پنجاه دینار و
و اکر سه مثقال بود هشتاد دینار و اکر سه مثقال و ربع
مثقالی بود نود دینار و اکر سه مثقال و نصف مثقالی بود
صد دینار و اکر سه مثقال و نصف و ربع مثقالی بود صد
و پنجاه دینار و اکر چهار مثقال بود دویست دینار با
سیصد دینار و قیمت عقدی واحد که چهار مثقال و نصف
مثقالی باشد چهل دینار است و اکر چهار مثقال و نصف و

هفتادم

ربع مثقالی بود پنجاه و پنج دینار و اکر پنج مثقال بود شصت
و شش دینار و اکر پنج مثقال و ربع مثقالی بود هفتاد
و پنج دینار و اکر پنج مثقال و نصف مثقالی بود هشتاد
و پنج دینار و اکر پنج مثقال و نصف و ربع مثقالی بود
نود دینار و اکر شش مثقال بود صد دینار و قیمت یک
دانه در آبدار مدحرج شفاف که وزن آن یک مثقال
بود موازی هفتصد دینار زر است و اکر دو عدد از جنس
مذکور یک مثقال بود صد دینار و اکر چهار دانک مثقالی
بود پنجاه دینار و اکر نصف مثقالی بود بیست دینار و اکر
ثلث مثقالی بود پنج دینار و بعضی کفته اند که یک دانه در
آبدار که وزن آن موازی نیم دانک باشد چهار دینار ارزد
و اکر سه تسو بود هشت دینار و اکر دانکی بود شانزده دینار و
تا دو دانک بر این قیاس هر مقداری که در وزن زیاده
شود بها دو باره کردد و از دو دانک تا دو دانک و نیم
بفزودن چهار یکی قیمت مضاعف شود و دانه که وزن آن

موازی دو دانک و نیم باشد صد و هشتاد دینار تا دویست
دینار ارزد بعد از آن چون در وزن پنج یکی زیادت گردد
قیمت مضاعف شود و دانه که سه دانک باشد چهار صد
دینار ارزد بعد از آن با اندک تفاوتی که در وزن پیدا شود
تفاوت بسیار در بها اعتبار کنند و قیمت زرد فام
و سرخ فام و طاوسی موازی نصف قیمت سفید صافیست
و قیمت سیاه فام موازی ثلث قیمت او و قیمت شلجمی و
عدسی و شمعی و فقاعی نصف قیمت مدحرج است و قیمت
دهلی کمتر از قیمت زیتونی و قیمت دفی کمتر از قیمت قاعد
و عدسیست و حبی را قیمتی زیاده نیست از خواجه
ابوریحان مرویست که در خزانه سلطان محمود دری از
سه مثقال و دو دانک مخزون بود و مقوم ماهر آنرا
بصد هزار دینار قیمت نمود و در خزانه سلطان مسعود
عقدی از پنجاه دانه در شاهوار بود که استادان ماهر
در آن روزگار هر دانه را بمبلغ بیست هزار دینار در رشته

تقویم کشیدند و از استاد ابو القاسم مرویست که در
زمانی که ابن الجصاص جوهری قیمت جواهر امیر المؤمنین
مقتدر میکرد یک دانه در مدحرج بی مثال از دو مثقال
بمبلغ یک صد و بیست هزار دینار قیمت کرد و گفت که
اگر این در یتیم را جفت بودی پانصد هزار دینار ارزیدی

فصل چهارم در خاصیت آن مروارید باز در طبیعت
و خوردن آن مرض سودا را سود دارد و در ترکیب دل
را تقویت نماید و اگر خون از گلو بر آید باز دارد و چون
با داروی چشم بیامیزند روشنائی چشم را تقویت کند و
چشم از درد نگاه دارد و اگر مسموم در سوده با روغن گاو
بیاشامد نافع بود

فصل پنجم در بیان اموری
که بدو مضر اند و کیفیت جلا و محافظت آن مروارید از
گرمی آتش بزودی زایل شود و از گرمی بدن مردم و توقف
در محل نمناک طراوت و لطافت او زایل گردد و از بوها
تیز مانند بوی مشک و کافور و ملاقات با ادهان او

رازیان رسد وان احتکاک باشیاء خشن خراشیده و خسته
کردد وان وصول ادویه حریفه با وما تند نوشادر و
سرکه خورده و پوسیده شود و تغیر رنک وصفاء دُر یا
در اصل صدف طاری شود یا در خارج وانچه در
خارج طاری شود یا ظاهر و باطن او را معین کرداند بحیثیتی که
او را هیچ براق ولمعان نماند یا نه قسم اول ودوم بعلاج
واصلاح بازحال صلاح نیابد وقسم سیوم علاج پذیر
بود پس اکر زنک او بزردی مایل بود آن زردی را بچند
طریق زایل توان کرد یکی انکه دررا در شیر اجین خیسانند
وهر سه روز تغییر شیر نمایند تا زمانی که بلاس کثافت
وصوف خلع نماید ولباس بیاض وصفوت لبس کند طریقی
دیکر انست که دررا با دو جزو مساوی از قلیه و صابون
در کاسه کلین کثیف براری دو ساعت باتش غیر مشتعل ضعیف
بجوشانند طریقی دیکر انکه سه جزو مساوی از کافور و محلب (?)
مقشر و سمسم مقشر سحق نموده در یکدیکر بسرشند و دُررا

در آن کیرند و در ظرفی آهنین نهند و قدری روغن
کادع بر آن ریزند و باتش ضعیف بجوشانند طریقی دیکر
آنست که دُر را بحماض اترج یا سرکه جلا دهند واکر زنک
دُر بسبزی مایل بود سه جزو مساوی از کافور و شب یمانی
واشنان فارسی در یکدیکر خرد کوفته بشیر تازه بسرشند و
دُر را در میان آن کیرند وانرا در خمیر کیرند و در تنور
نهند تا خمیر پخته شود که حمره عارضی ببیاض ذاتی انقلاب
یابد واکر بعینه در بواسطه رایحه منکوره باشد دُر را با مقداری
صابون و بوره یا بسر و نمک اندرانی در اندرون ظرفی
زجاجی نهند و قدری آب بر آن ریزند و باتش غیر مشتعل
بجوشانند و چندانکه کف بر آرد بکیرند و آب تازه
کنند پس دُر را باب پاک بشویند که تیرکی بنقا و کدورت
بصفا تبدیل یابد طریقی دیکر آنست که دررا با قدری کافور
یا طباشیر در قطعه کتان بندند و در ظرف زجاجی که در
آن قدری روغن حب المحلب یا قدری روغن زنبق باشد

برآتش ضعیف غیر مشتعل چندان بگذارند که شمارند
پانصد درم بشمارد بعد از آن بیرون آرند و احتیاط کنند
اگر نقا کامل حاصل شده فهو المراد والا فالعمل یعاد طریقی
دیگر آنست که قیراطی نوشادر و یک حبه بورق و دو حبه
زنجار و سه حبه قلیه در یکدیگر جمع کوبند و در ظرفی
آهنی کنند و بمقدار دو پیمانه کوزه سرکه شراب بر آن
ریزند و بجوشانند بعد از آن در آب سرد نهند و چندان
بگذارند که سرد شود و بگذارد که آب بآن بیامیزد و قدری
نمک اندرانی سوده با اندرون آن کنند و در کف نرم سایند
و در سراپای در بمالند و چنان بگذارند که زنگ کدورت
از سیمای مرآت آسای او زایل شود طریقی دیگر آنست که
قطعهٔ دنبهٔ تازه را بقدر دانهٔ در بشکافند و دانهٔ در میانه
دنبه نهند و دنبه را در خمیر گیرند و خمیر در کوزهٔ سفالین
نهند و سر کوزه استوار کنند و بآتش معتدل بریزند و بگذارند
تا سرد شود بعد از آن دانه را بیرون آرند و بکاغذ در

دهند طریقی دیگر آنست که دانه را که کمانش ده روز در
میانه آرد برنج بگذارند و اگر در لنگ بود یعنی در سلک
نظم راست نباشد یا سوراخ او بسیار فراخ بود طریق
اصلاحش آنست که دو پاره مروارید که در آب و رنگ
مناسب او باشد یا در قطعهٔ صدف آب دار لطیف بقدر
ثقبها بتراشند و بمصطکی مثقبه بچسبانند و آن محلی دیگر سوراخ
کنند و اگر خواهند که جرم صافی لآلی از گرد کدورت
محفی ماند و رنگ ایشان بهیچ گونه تغیر و تبدیل نپذیرد
لآلی را در شیشه باید کرد که سر آن بگچ یا صاروج استوار
کنند و در محلی که نم و گرما بر و استیلاء نیابد بنهند بشرط
آنکه در حدود سالی دو نوبت از شیشه بیرون آرند و قریب
ساعتی در بیرون بگذارند **باب دوم** در یاقوت

فصل اول در صفات آن یاقوت شش نوع است
احمر و اصفر و اسود و ابیض و اخضر که از طاووسی گویند
و کبود زیرا که جوهر بخاری نسب دخانی نژاد که بعد از

تصاریف احوال وسیر بسیار در اطوار از حضیض
نقصان باوج کمال رسیده بلاس دخانی را به لباس یاقوتی
تبدیل می نماید یا مصادف حرارت می شود یا مصادف برودت
یا مصادف کیفیة متوسطه میان ایشان و حرارت یا شدید است
یا غیر شدید و برودت یا قویست یا ضعیف و کیفیة متوسطه
یا مایل بحرارتست یا به برودة متکون از قسم اول نوع
اولست و از دوم دوم و از سیوم سیوم و از چهارم چهارم
و از پنجم پنجم و از ششم ششم نوع اول شش صنفست وردی
وارغوانی و بهرمانی ولحمی وسماقی ورمانی سرخی بهرمانی
مایل بزردیست و سرخی وردی بسفیدی و از آن سماقی
بسیاهی و بهرمانی نام کلیست هندی در غایت طراوت و
درخشندگی که رنگ آن متوسط است میانه حمرة حمرة نار
و سرخی دانه انار و بعضی بر آنند که بهرمان شکوفه قرطم است
و نوع دوم سه صنفست شمسی و نارنجی و کاهی و نوع
سیوم و پنجم هر یکی صنفیست و نوع چهارم دو صنف است

شدید البیاض کثیر الشعاع ضعیف البیاض قلیل
الشعاع و این صنف اثقل از صنف اول و ادون و ارزل
از سایر اصناف یواقیت است و نوع ششم چهار صنف است
ازرق و لاجوردی و نیلی و زیتی و در تحت هر یکی از این
اصناف بحسب قوة و ضعف الوان و تغیر اوصاف افراد
کثیر الاختلاف مندرج است و بعضی مردمان یاقوت را
بچهار قسم تقسیم کرده اند احمر و اصفر و اکهب و ابیض و طاوسی
و کبود را از انواع اکهب شمرده اند و یاقوت همه سنگها
بخراشد غیر عقیق و الماس و از هیچ کدام خراشیده نشود
غیر الماس و یاقوت را لمعانی هست که از جواهر غیر لعل بدخشان
آن لمعان ندارد و از دیگر سنگها سنگین تر است و در دهان
سرد نماید و یاقوت احمر در اندرون آتش سفید نماید و
چون بیرون آرند برنگ خود بود و اگر یاقوت را بشکلی معین
مثل مثلث یا مربع یا مسدس یا مکعب تراشیده باشد ممسوح خوانند
و اگر در شکل آن تصرفی نکرده باشند عجمی گویند و اشباه یاقوت

احمر شش جوهر است لعل و بیجاده و بنفش و کرکند و کرکهن
و کوسکرکند جوهری احمر تیره است و کرکهن جوهری است
سرخ رنگ سیاه فام که در آفتاب شفاف می نماید و
کوس سنگیست که برنگ هریک از انواع یواقیت می باشد
و چون جلاء اشباه مشابه جلاء یاقوتست گاه گاه میان
ایشان اشتباه می افتد و فرق میانه یاقوت و لعل و بیجاده
بعد از ین معلوم شود و تمییز یاقوت از باقی اشباه بآنست
که یاقوت ایشانرا بخراشد و از ایشان اثقل بود و تاب
نار دارد یعنی در آتش متغیر نمیشود و پایدار است بخلاف
اشباه و گاه گاه میان بلور و بعضی انواع یاقوت سفید
اشتباه می افتد و تمییز میانه ایشان بآنست که یاقوت از
بلور اصلب و اثقلست از بلیناس حکیم مرویست که معدنیات
مواد ذائبات متوجه صورة باهاء ذهبی اند اگر قاطعی ملاقی
ایشان نمیشود بحد کمال که اتصال بصورة ذهبیست میرسند
و اگر قاطعی ملاقی میشود بر حسب اقتضای آن صورة جنسی

دیگر از اجناس ذائبات قبول می کنند هم چنین مواد بسیار
از احجار متوجه صورة با قیمت یاقوتی اند اگر صارفی مصادف
نشد بغایت حسن و بها رسیده در سلک انواع یواقیت منخرط
می گردند و اگر صارفی مصادف شد متحلی بحلیه جنسی دیگر
از اجناس احجار میشود و یاقوت از منسوبات آفتاب است

فصل دوم در کان یاقوت و زمان تکون آن

در جزیره ساحران که فسحت آن موازی شصت و دو فرسخ
در شصت و دو فرسخ باشد و بعد آن از جزیره سرانديب
قریب چهل فرسخ است کوهی با عظمت و شکوه واقع است
که آنرا کوه راهون میگویند و این کوه از غایت ارتفاع
بدرجه رسیده که قلهای آن برجهای گنبد فیروزه سی
افرازی میکنند و از اتساع و انبساط بمرتبه که فسحت میدان
او عرصه جود کریمان برابری می نماید باین بلندی پرواز اندیشه
بهار آن نمی تواند رسید و بیک جهان گرد نظر گرد اطراف
آن نمی تواند گردید در هیچ حال کسی بر اعالی آن چون نگر

مال در خاطر جهان عبور نکرده و نشان قدم رونده بر کمر
کاه آن مانند نقش وفا در دل سیم بران ماه سیما صورت
بسته **شعر** تو گویی فوق فوقها پر اوست
سپهر لاجوردی سایبان اوست * گهی اندیشه کرده در رهش لنگ
گهی آید نظر را پای به سنگ * بقدر جو ز چرخ اطلس رفته بالا
ملمع ساخته اطلس بخارا * و میان جمهور مردمان مشهور است
که چون خلیفه خطه خاک مسجود سکان افلاک معلم ملا
اعلی بتعلیم علم آدم الاسماء حاصل کارخانه کون و مکان واسطه
حل و عقد جهان **بیت**
آن بگوهر هم کند و هم صفی * هم محک و هم زر و هم صیرفی
صاحب عهد وفی ابو البشر آدم صفی صلوات الرحمن
علیه را از دار الامان جنان بدار الابتلاء جهان فانی
فرستادند کوه راهون مهبط و منزل او شد و در سلک
سنگ ریزه کوه مذکور انواع یواقیت مرصع و مندرج است
پس هنگامی که ملک معمور کار باران شمشیر آتش آهنگ برق

حمایل کرده بر باره کوه پیکر باد سرعت ابر لشد و کبرگاه
رعد غرو گرفته از کمال قوس و قزح بر قلمس پیکر کوه
راهون تیرباران کند استیلای سیلاب سنگ ریزه را
از ذروه کوه بحضیض دشت آرد و در سلک بارها سنگ
یواقیت رنگارنگ مندرج بود لیکن از بی دفع عین الکمال
بل غیرت بر ناصیه حسن و جمال ایشان کشیده باشند و
از خم خانه صبغة الله که پیسها دران یک رنگ میشوند
رنگهای مختلف ایشان استحال و بی اختلاف کدورت آن
سیماء مرآت آسای ایشان بزدایند هر بعضی را رنگی ظاهر
شود و در همین جزیره انواع یواقیت میان لالی میباشد
لیکن جلی از لالی اعلی است و در تاریخ سنه تسع و ستین و
ستمایه هجریه در شرقه قریه طراز اقلیم ثالث که طول آن
از جزایر خالدات نه و عرض آن کط درجه است و آن مدینه
طیبه مصر و قاهره با بجانیم روز راهست کانی یافتند و
کیفیت و جبان آن چنان بود که درویش محمد عارف نام

در قریه طراساکن بود و از کان مذکور یواقیت صغار
التقاط مینمود و کسی را بر آن اطلاع نبود در تاریخ مذکور
یاقوتی احمر کبیر یافت و بمبلغ سیصد دینار فروخت خبر
آن بسلطان زمان رسید و سلطان از درویش صورة
حال تحقیق نموده کان مذکور را محوط ساخت و بر آن موکلی
کاشت و بعضی مردمان بر آنند که در جهان موضع آن هندستان
عین کوه راهون کان یاقوت هست میان فرضه راه
سراندیب واول ولایت جولو وحدود بنجاول ونواحی
سلان وحدود نیکران بعض حکما گفته اند که ماده یاقوت
بعد از هزار که در اطوار سیر میکند رنگ میگیرد و بچهار
هزار سال بصورت یاقوتی اتصال می یابد والعهدة علی من قال

فصل سیوم در تمیز اصناف یاقوت و
قیمت آن یاقوت بهرمانی اعلی واغلی یواقیت اند بعض جوهریان
ترجیح رمانی بر بهرمانی مینمایند وبعضی ترجیح بهرمانی
بر رمانی بعد از ایشان لحمی بس سماقی بس ارغوانی واعلی یواقیت

زرد مشمشیست بعد از ان نارنجی بس کاهی واحسن اصناف
کبود لاجوردی و نیلیست وادون آن ازرق و زیتی
وقطعه یاقوت رمانی یا بهرمانی شفاف صافی که وزن
آن تسوئی باشد سه دینار ارزد واگر نیم دانگ بود هفت
دینار تا ده دینار واگر سه تسو بود بیست دینار واگر
دانگی باشد بنجاه دینار واگر دو دانک باشد صد دینار
واگر نیم شغال بود دویست دینار واگر چهار دانک باشد
شصد دینار واگر بنج دانک باشد هفتصد دینار واگر
یک مثقال باشد هزار دینار وهرکدام از این اقسام که
ممسوح باشد قیمت آن مضاعف شود وخواجه ابوریحان
بر آنست که قطعه یاقوت بهرمانی یا رمانی ممسوح عالی که
از معایب خالی بود موازی بنج هزار دینار ارزد و هرچه
از این مقدار زیاده باشد قیمت آن از تربت بیرون
رود وقیمت لحمی نصف وقیمت ارغوانی ثلث وقیمت
طاوسی عشر قیمت رمانیست وقطعه یاقوت زرد آبدا

شفاف خالی از عیوب که موازی مثقالی باشد پنجاه دینار
ارزد و دیگر انواع را بهمین دستور قیمت کنند غیر
یاقوت سفید که بقیمت بلور بود و تفاوت قیمت اصناف
بحسب جودة و ردائت اوصاف بر خردمندان جوهر
شناس التباس ندارد از ثقات مرویست که بختیشوع
طبیب کنجه از یاقوت تحفه مجلس عالی امیر المؤمنین متوکل
ساخت امیر مشار الیه کیفیت حصول آن از بختیشوع
پرسید او گفت که پدرم علاج زبیده خاتون زن
هرون الرشید کرد و بعد از آنکه مشار الیها لباس صحت
پوشید این کنجه با قدحی که هر دو را بسیصد هزار دینار خریده
بود بوی بخشید و گویند پیاله از یاقوت بمبلغ هفت هزار
دینار پیدا بودی در غزنین فروختند و از خواجه ابو ریحان
مرویست که در خزانه خوارزم دسته کاردی از یاقوت سرخ
بود چنانچه اگر میان آنرا در دست گرفتندی از هر دو جانب
کنارهای آن پیدا بودی **فصل چهارم** در خاصیه

آن یاقوت احمر و اصفر گرم و خشک کند و یاقوت اسود
و کبود سرد و خشک و یاقوت ابیض سرد و تر و یاقوت
اخضر قریب باعتدال اگر یاقوت را دیرگاه در دهن
نگاه دارند دل را تقویت نموده غم و اندوه از دل زایل
کند و حرارت غریزی را برافروزد و تشنگی نشاند و در
مفرح حرارت و نشاط بیفزاید و بخندان دل را سود دارد
که شرح نتوان داد و قوت دل زیاده کند و خون صافی گرداند
تا بحدی که گفته اند که اگر بر مرده بر بندد خون دیر فسرده
شود و سموم را سودمند بود و اگر با خود نگاه دارند از
طاعون و غرق و صاعقه ایمن بوده در نظر مردمان با
عزت و شکوه باشند و خواص نوع اعلی اقوی بود و
الاختتام بالاصفر یمنع الاحتلام **فصل پنجم**
در معایب یاقوت و علاج آن بقدر امکان در یاقوت
پنج گونه عیب میباشد یکی شبه شقیست که آنرا شعره گویند
دوم آنست که جوهر یاقوت خورده شده باشد بر مثال

چوب بوسیده و این دو قسم باصلاح بانحال اصلاح نیابد
سیوم آنست که بر یاقوت نقطهای سیاه مانند دانه
سپندان بود و اصلاح این قسم آنست که یاقوت را بر
آتش عرض کنند اگر نقطهای مذکور زایل شود فهو المراد و اگر
زایل نشود یاقوت را سوراخ کنند چنانچه ثقبه بر روی
نقطه باشد چهارم آنکه در میانه یاقوت فرجه بود که در آن
فرجه گرمی یا قطره آب یا مقداری هوا یا قدری تراب باشد
و اصلاح این قسم منحصر است در آن که یاقوت را سوراخ
کنند بر وجهی که مثقب بفرجه رسد و آنچه در فرجه بود بیرون
آید بجز شبه گرد بست که در حین نگون بر کند یاقوت
مینشیند و رنگ و صفوت او را مغبر و مکدر میکند چنانچه
در فصل دوم تقدیم پذیرفت و طریق اصلاح این قسم آنست
که سنگ زبر سوده در آب حل نموده بسراپای یاقوت
بمالند بشرط آنکه سنگ از نواحی سراندیب باشد و یاقوت
در کوره نهند و دم می دمند تا زمانی که کدورت بصفا تبدیل

یابد و اقل زمان گذاشتن یاقوت در کوره آتش یک
ساعت و اکثر آن بیست شبانروز است و اگر یاقوت را
از کوره بیرون آرند و نقاء کامل حاصل نشده باشد در همان
مرتبه بماند و دیگر باره آتش بوی سودمند نبود و رنگ
او تغییر نپذیرد اگر یاقوت کبود بزردی مایل باشد و آنرا
در آتش عین مشتعل اندازند زردی او زایل شود ولیکن
اگر زیادت در آتش بماند سفید شود و همچنین یاقوت
زرد اگر دیرگاه در آتش بگذارند سفید شود و همچنین
از معلم اول مرویست که یاقوت سرخ را از آتش حسن و
بها بیفزاید و اگر بر چهره وی خالی اگر باشد منبسط شود و
اگر خالی سیاه باشد تباه گردد و طریق جلاء یاقوت آنست که
جزع یمانی را چندان بسوزند که مشابه آهک شود بعد از
آن در آب بسایند و یاقوت را بر آن بر روی صفحه مس بمالند
که جلا یابد و پر طراوت شود

باب سیوم

در زمرد

فصل اول

در صفات آن زمرد بحسب

رنگ منقسم میشود بر ذبابی و ریحانی و سلقی و زنجاری
و کراثی و آسی و صابونی ذبابی زمردی سبز آبدار از اشباع مشبع
در غایت طراوت و خوش رنگی بی آنکه مایل برنگی دیگر بود
شبیه برنگ مگس سبز که گاه گاه در میان گیاه میباشد و ریحانی
زمردی سبز روشن است برنگ برگ ریحان و سلقی زمردی
سبز سیر است برنگ برگ سلق و زنگاری زمردیست برنگ
زنگار رنگ و کراثی زمردی برنگ گندنا و آسی زمردی
برنگ برگ مورد و صابونی زمردی سفیدتر برنگ
صابون و بعضی برانند که صابونی اسم معدنیست و بحسب
کدورت و صفوت منقسم میشود به صیقلی و ظلمانی صیقلی
زمردی است که از غایت صفا جوهر مانند آهن صیقل کرده
رو در او توان دید و ظلمانی زمردی است که برخلاف
صیقلی بود و خفت وزن و سرعت انکسار و روشنی نعومت
و عدم مصابرت بر نار از جمله صفات و علامات است که زمرد
باین علامات امتیاز می یابد از امتیاز سنگها که با وی مشتبه

بشوند و تمییز زمرد از یشب و لعل سبز و مینا بجلا توان کرد
چه مینا بسفال حدید اصلا بر کرده جلا می گیرد و یشب و
لعل بمبارتشیشا بخلاف زمرد که با بها جلا نمی پذیرد و زمرد
مستطیل مجوف را قصبه گویند و گاه باشد که چند قطعه زمرد
بر روی صفحه مینا با یکدیگر وصل کنند و آن صفحه را آسمان
خوانند و آن کواکب عطارد بر زمرد مشتملست ؞

فصل دوم در کان زمرد و کیفیت تکون آن

در آخر مدینه اسوان از اعمال قوص از دیار مصر که طول
آن اثر ابر خالدات سا و عرض آن کج درجه است کوهی
چون اندیشه بی دولتان پست پایه و اهست و چند محل
از آن کوه مکان تکون زمرد است و چون کان زمرد حفر کنند
طلق مستخرج شود بعد از آن خاکی سرخ بدید آید که در
میانه آن طلقی رخوا الترکیب باشد که با آن طلق رگهای
زمرد خسیس آمیخته بود بعد از آن بزمرد نفیس رسند و اگر
خاک آن موضع بر بیزند در میانه آن ریزهای زمرد بیابند که

کما بیش جزولی بود و در ارض حجاز زمرد صابونی نکون
می یابد و از این جهة انرا زمرد عربی گویند از بلیناس
حکیم مرویست که آن جوهر مایی که ماده زمرد است بواسطه
توجه بصورت یاقوت احمر سرخ می شود بعد از آن
بسبب مصادفت برودت اجزاء وی متکاثف می گردد و اندرون
او سیاه می شود باز حرارت بر او استیلا می یابد و رنگ بیرون
و اندرون بوسیله خلط اجزاء ظاهر و باطن با یکدیگر ممزوج
میکند و از امتزاج ایشان خضرت تولد می یابد والله اعلم

فصل سیوم در تمیین انواع زمرد و قیمت آن

احسن انواع زمرد زمرد ذبابیست چه او جامع خواص
جنس زمرد است بلکه انواع دیگرا قیمتی و خاصیتی چندان
نیست بعد از ذبابی ریحانی و ادون انواع زمرد زمرد
صابونیست و قطعه زمرد ذبابی ممسوح عالی که از عیب خالی
باشد و وزن آن درمی بود موازی پنجاه دینار می ارزد
و اگر سه درم بود دویست دینار و اگر پنج درم بود هزار دینار

و قیمت ریحانی سه ربع قیمت صابونی نصف سدس قیمت
ذبابیست و قیمت سایر انواع متوسط است میان قیمت
ریحانی و صابونی و زمرد از شکستن نقصان چندان ندارد
بخلاف سایر جواهر از قاضی معین الدین نامی که مشرف
معادن زمرد بوده مرویست که در معدنی که انرا معدن
شاه میگویند قطعه زمرد سلقی در میان طلق یافتند و در
زمان استخراج شکسته شد کسور انرا وزن نمودند
هفتاد درم بود و در شیب قطعه مذکوره قطعه زمرد ذبابی
عالی از شش درم نکون یافته بود و هم از وی مرویست
که قطعه زمرد ریحانی یافتند که بعد از حک و جلا دوازده
مثقال بود و جوهریان دمشق انرا سی هزار درم در سلک
تقویم کشیدند و گویند خلیفه ذوفنون مامون بن هرون
الرشید یکی زمرد اند و مثقال بمبلغ سیصد هزار دینار
خرید از خواجه ابو ریحان مرویست که پادشاه با شوکت
و جاه خوارزم شاه قدحی از زمرد بمقدار پله ترازو داشت

فصل چهارم در خاصیت آن مزاج زمرد
از مزاج مروارید ابرد و ایبس است اگر دانکی زمرد سوده
در مفرح بارد بمسموم دهند از سم خلاص یابد بی آنکه در
پوست و موی او نقصانی واقع و اگر قطعه زمرد با خود نگاه
دارند دل را تقویت نماید و از صرع و خواب پریشان دیدن
ایمنی بخشد و معده و کبد را نافع بود و حیوانات ذوات السموم
از حامل آن اجتناب کنند و از این جهت قلاده زمرد بگردن
اطفال حکام میبندند و جابر ابن حیان در کتاب مخزون
یاد کرده که اگر افعی بلوطی نظر به زمرد کند فی الحال کور شود
لیکن از خواجه ابوریحان مرویست که پادشاه ذو جاه
خوارزمشاه عقدی زمرد در گردن افعی کرد و مدت
یکساله در سله محبوس داشت بعد از آن افعی رها کرد و
هیچ خلل در چشم وی نبود فصل پنجم در معایب
زمرد بدترین عیوب زمرد اختلاف رنگست و بعضی گفته اند
که بدترین عیوب آن عیبیست که آن را باصطلاح حکاکان

سوختگی گویند عیبی دیگر آنست که جوهری غریب مانند
ریگ یا خاک با وی آمیخته بود یا غمامه از طلق بروی نشسته
باشد و چون اکثر افراد زمرد مستوی الشکل و ممسوح است
اگر قطعه عجمی بود و ممسوح نباشد عیب بود و بعضی جوهریان
تشعر را که شبه شکافیست که قلما زمرد از آن خالی باشد
عیب می شمرند و اگر بر روی زمرد اندک سفیدی باشد بسان
نمک و قدری نیل را با روغن خوش بسایند و در آن بمالند
ناپیدا شود و طریق جلاء زمرد آنست که آن را بجلاء یاقوت
جلا دهند بر چرخ مس بعد از آنکه از بر چرخ اسرب نرم
کرده باشند باب چهارم در زبرجد
فصل اول در صفات آن حکیم ابونصر فارابی و بسیاری
از حکما بر آنند که زبرجد تعریب لفظ زمرد است و جنسی
علی حده نیست و بعضی مردمان بر آنند که جنسی علی حده است
که از زمرد الطف و اصفی و اشفست و در تحت آن سه نوع
مندرجست زبرجد شدید الخضرة زبرجد ضعیف الخضرة

زبرجد معتدل الخضرة **فصل دوم** در کان
زبرجد و کیفیت تکون آن کان زبرجد عمان کان زمرد است
و عمان مادهٔ زمرد را بواسطهٔ ضعف حرارت لینتی در جسم و
نقصانی در رنگ پیدا می‌شود و هنوز خلعت زمردی نپوشیده
کسوت زبرجدی پوشد تیفاشی گوید آنست که در زمان وی
اصلا زبرجد در معدن پیدا نشد و نگینهای زبرجد که در میان است
از جامهای قدیم که در شهر اسکندریه از اقلیم ثالث واقعست
و طول آن از جزایر خالدات ساک و عرض آن لا درجه است
استخراج میکنند و مردمان برانند که از تعبیهٔ گنجهای ذو
القرنینست و پوشیده نیست که این کلام مرید قول بعضی است
که گفته اند که در اثنای آنکه سلطان عظیم الشان گیتی ستان
جامع ریاستین اسکندر ذو القرنین در طلب آب حیوة
مراحل ظلمات قطع میکرد بسوادی رسید که چون دیدهٔ
بی نور از روشنی در آن سواد اثری نبود و نگهبان نظر را
از جوانب و اطراف آن جز جزیرهٔ طاوس زرین بال آفتاب

مانند عنقا ناپیدا گشته و زاغ سیاه فام ظلام بالها فرو
گذاشته در اثنای آن پیدا ناپیدا میان لشکر سکندر
آوازه افتاد که سنگ ریزهٔ این سواد حصباء الندامة است
کسی که کیسهٔ حرص از این سنگ ریزه پر کند شاخ امیدش
میوهٔ ندامت بار آورد و کسی که دامن همت بان نیالاید و
اعراض کند آخر الامر از جام تمنی شربت پشیمانی نوش
کند بعضی بگذاشتند چون از ظلمات خلاص یافتند و از
پرتو آفتاب اطراف و اکناف جهان چون از نور معرفت
دل عارفان روشن گشت راه آورد احتیاط کردند زبرجد
بود کسی که راه آورد نداشت دست حسرت بر سر میزد و
کسی که داشت بر قلت بضاعت تاسف میخورد و ازین جهة
زبرجد را حصباء الندامة گویند **فصل سوم**
در تمیز انواع زبرجد و قیمت آن احسن و اثمن انواع
زبرجد زبرجد معتدل الخضرتست خاصه که آبدار و شفاف
و پر طراوت باشد و نیم درم از چنین زبرجد بمبلغ یکصد دینار

در معرض تقویم می آورند **فصل چهارم** در خاصیة
آن جو حکماء سابق زبرجد را جنسی علی حده نشمرده اند
خاصیة آن بیان نکرده اند و بعضی متاخران برانند که
اکثار نظر بوی تقویت بصر میکند **باب پنجم**
در الماس **فصل اول** در صفات آن الماس
هفت نوع است سفید شفاف مانند آبگینه فرعونی و
نیمی که سفیدی وی مایل بزرد است و سبز و سرخ و سیاه
و آتشی بود و نوع اول ازین انواع کبش و مستفیض اند بخلاف
سایر انواع و الماس املس بغایت نادر الوجود است بلکه
اکثر افراد الماس را اضلاع بود و چون بر سندان نهند و
خایسك بروزنند شکسته نشود بلکه در سندان فرو رود
وطریق شکستن الماس آنست که درمیان اسرب نهند و مطرقه
بر اسرب زنند که الماس درمیان ان شکسته شود و بعضی
بر آنند که اگر الماس را بقدری صمغ بگیرند و درمیان نی
نهند و مطرقه از رصاص بر نی می برنی زنند یا الماس را

درمیان نی نهند و جسمی صلب بر نی می برنی نهند الماس
شکسته شود و جمعی برانند که اسرب بروی سندان از برای
آن می نهند که الماس از سندان بجهد و اگر بجای اسرب
قطعهٔ موم یا پارهٔ کاغذ بنهند همین فایده حاصل شود و
الماس را با طلا علاقه طبیعی هست چنانچه اگر ملاقی طلا
شود در روی آویزد و خردها زرها و بجسفد و مگسان را
با الماس میلی باعلی مرتبه هست بحیثیتی که بر آن میجوشند
و میخواهند که بلع کنند تیفاشی از تجار صاحب اعتبار
روایت کرده که قسمی از الماس را اضواء مختلف الوان هست
چنانچه اضواء آن در سطح جسمی قابل ضوء که مقابل او باشد
بسان قوس و قزح مرائی میشود و حکام هند این قسم را
بغایت عزیز میدارند و بان تزیین خواتین میکنند و نمی
گذارند که از بلاد هند بیرون برند و فرق میان الماس و اشباه
الماس آنست که الماس در نار پایدار بود و اشباه را تاب
نار نبود و الماس از منسوبات آفتابست **فصل دوم**

در کان الماس و کیفیت تکون آن در کوهی از ناحیهٔ شرقی
کشور هندستان درهٔ واقعست که مقعر آن دره از شدت
ملاصقت با مقعر افلاک دعوی مماثلت میکند و قعر آن از
غایت پستی با مرکز خاک لاف زبردستی میزند فکر عمیق
بعمق آن نمیرسد و نظر دقیق را در اطراف و جوانب آن
قدم میلغزد و قعر درهٔ مذکوره کان الماسست و در اندرون
و نواحی آن ماران آب سیر آتش فعل متوطن اند که بیک حمله
بلکه بیک نظر چنانچه در کتب طبی یاد کرده اند خاک وجود
جوانرا بباد میدهند و چون بواسطهٔ خشونت مزاج
متوطنان و ملامسه معبر وصول بانجا میسر نیست وصلهای
گوشت باندرون دره می اندازند و قطعهای الماس بآن می
چسپد و مرغان بادسرعت سیل اعتبار آتش صعود که در آن
سرزمین نشیمن دارند استخراج لحوم مینمایند و در آن نواحی
میخورند و قطعهای الماس انجا میمانند و جمعی که موکل کان مذکور
اند بعد از تفحص و تفتیش قطعهای الماس خسیس و نفیس در آن

نواحی مییابند و اکثر انچه مییابند بمقدار خردلیست تا
مقدار جوی و قطعهٔ کبیر نادر می افتد و بعضی بر آنند که الماس
در کان یاقوت تکون مییابد از بلیناس مرویست که الماس
حجری ذهبیست و بعضی بر آنند که مادهٔ که توجه بصورت
با بهاء ذهب دارد اگر بواسطهٔ پیوست مفرط منعقد شود
در حالتی که مقارن ملوحت باشد الماس گردد و اگر بواسطه پیوست
غیر مفرط انعقاد یابد در حالتی که مقارن حلاوت باشد
طلا شود **فصل سیوم** در تمیز اقسام الماس و
قیمت آن احسن اقسام الماس آنست که چون او را بنفس گرم
کنند و آب سرد یا برف بر وی زنند سفید و پر طراوت
نماید یا بر کنارهای وی قدری موم نهند و در برابر آفتاب
بگذارند رنگی بسان قوس و قزح پدید آید و بعضی بر آنند
که زیتی ازسایر انواع اعلی است و قیمت الماس نفیس
مساوی قیمت یاقوت احمر است و بعضی گفته اند که قیمت
قطعه که بوزن قیراطی بود دو دینار است از ابو یعقوب

بن اسحق کندی که مترجم مسائل حکمتست روایت کرده اند
که در حالة گرانی مثقالی برنج الماس در دار العیار بغداد
بمبلغ هفتاد دینار و در حالة ارزانی به پانزده دینار می
فروخته شد وهم ازوی روایت کرده اند که اگر قطعه کبیر یافت
شود که موازی نیم مثقال باشد قیمت ان چهار پنج برابر قطعهای
صغیر بود که بوزن آن باشد **فصل چهارم** در خاصیة
آن الماس بارد یابس است در درجه رابعه وخوردن ان اگر
چه اندکی باشد مهلک بود واگر قطعه الماس با خود نگاه دارند
از صاعقه ایمن باشند واگر بر اطفال بندند از صرع محفوظ
باشند ونیک خو شوند واگر الماس سوده را با داروی دندان
مزج نموده در دندان بمالند زنگ دندان را بالکلیة ازاله کند
واگر بر شکم بندند بخش شکم وفساد معده را نافع بود واگر
قدری الماس بر سر شعب استوار کنند بان سوراخ احجار صلب
که آهن وفولاد بان کارگر نیست توان کرده **باب
ششم** در عین الهر **فصل اول** در صفات آن

عین الهر جوهری مشرف آب دار شفاف پر طراوتست
که در روی نقطه مایل بزرقه مرئی میشود که مقدار ورنگ
نقطه مذکوره قریبست بمقدار ورنگ ناظر گربه که محل
نور است واگر جوهر مذکور را بجای تحریک کنند نقطه
مذکوره بر خلاف آن جانب حرکت کند مثلا اگر جوهر
را بجانب یمین تحریک کنند نقطه بجانب یسار حرکت کند
واگر روشنی بوی افتد آبی مواج دراو مرئی شود وهر
چند روشنی اقوی بود موج آب مذکور وحرکتنا و
اظهر واجلی باشد وضوء ازوی منعکس میشود بجسمی قابل
استضائت که مقابل او باشد چنانچه از آینه واگر عین الهر
شکسته شود در هر جزوی از اجزاء او نقطه مذکوره ظاهر
گردد **فصل دوم** در کان آن بعضی گفته اند که
کان عین الهر کان یاقوتست واو جوهری یاقوتیست یعنی
ماده او توجه بصورت بانحطاط در سلک انواع یواقیت دارد
و بواسطه صارفی که مصادف او شده از صورت یاقوتی

مصروف کشته و غالب بر و رطوبت است ه والله اعلم

فصل سیوم در تمیز اقسام و قیمت آن هر چند
عین الهر سفیدتر و شفافتر باشد و نقطه مذکوره در
او اظهر و اجلی بود و حرکت و مایه او اوسع و اکثر بود احسن
و اثمن باشد و حسن شکل و کبر حجم بقیاس جواهر موجب
فضیلت و ازدیاد قیمت ویست و قیمت عین الهر بعکس
سایر جواهر در بلاد هند که قریب معدن اوست اضعاف
قیمت ویست در بلاد عرب که از معدن وی بعید است
و گویند که در بعض بلاد هند که قریب معدن است این حجر را
می پرستند تیفاشی از بعضی تجار روایت کرده که قطعه
عین الهر در بلاد مغرب بمبلغ یکصد و پنجاه دینار فروختند
که در بلاد عرب بعشر آن قیمت نخرند چه اعراب موازی مثقال
زیادت از پنج شش دینار نمی خرند و حکایت کرده اند که
شخصی اسمعیل نام از عدن یمن متوجه شده در منزل وی
کیسه یافتند که دران کیسه نگینی عین الهر بود در غایت خوبی

و کاغذی در کیسه بود که بران نوشته بودند که این نگین
در مصر بمبلغ هفتصد فیل خریده اند و هر فیلی مساوی پنج
دینار ملکیست و هر دیناری ملکی دیناری و ربع دیناری
مصریست و نگین مذکور را بهفت هزار درم از وی که خریدند

فصل چهارم در خاصیت آن از تیفاشی مرویست
که ذکر عین الهر در کتب قدما نیست مما ناجدید الظهور است
و اجماع جوهریان بر آنست که حامل آن از چشم زخم محمیست و
هندیان بر آنند که عین الهر جامع خواص یاقوت بهرمانیست و
اختصاص بخواص دیگر دارد مثل آنکه مال صاحب او نقصان
نمی پذیرد و از این جهت آن را بقیمت بسیار می خرند ه ه

باب هفتم در لعل

فصل اول در صفات
آن لعل چهار نوع است سرخ و زرد و بنفش که و سبز که مشابه
زمرد بود و گاه باشد که از قطعه پاره سرخ بود و پاره زرد
لعل سرخ هشت صنف است کدمکی و پیازکی و لحمی و عنابی و
بقمی و ادریسی و اکهب کدمکی لعلیست در غایت لطافت و

وخوش رنگی و درخشندگی و پیازگی منسوب بست بقریه
پیازک که در دامن کوهی واقعست که کان در انجاست و لحمی
لعلیست جمری رنگ و اکهب لعلیست سرخ تیره بدرنگ و
در تحت هر یک از انواع دیگر بحسب قوت صبغ و ضعف آن
اصناف کثیر الاختلاف مندرجست از ابو اسحق مرویست که
لعل را به بقم رنگ کرده و لعل تا پنجاه شصت مثقال یافته اند و بر
خردمندان جوهرشناس مخفی نیست که گاه گاه میان لعل و یاقوت
و بجاده و بلور رنگ کرده التباس می افتد و تمیز میان لعل و
ایشان با آنست که بجاده از لعل اصلب است و بلور ملون بسوختن
سفید شود و اگر برابر آفتاب دارند بعضی سرخ نماید و بعضی
سفید و یاقوت را از آتش حسن و طراوت بیفزاید و بسوهان
سوده نشود و قلما از تشعیر خالی بود بخلاف لعل و بدانکه نسبت
لعل به بدخشان بواسطه آن نیست که از انجا می خیزد بلکه
بواسطه آنست که از معادن به بدخشان می آورند و معروف شدند
ولعل از منسوبات آفتابست **فصل دوم** در کان

آن در ایام سابق کان لعل چون اسرار عشق مخفی بود و غیر
عالم الاسرار بران اطلاع نداشت در زمان خلافت عبا
در ارض ختلان بفحوای آیه کریمه اذا زلزلت الارض
زلزالها بظهور پیوسته زلزله عنیف واقع شد که از
صولت اشتداد آن سکان آن بلاد را مضمون یوم یصدر
الناس اشتاتا وصف الحال شده از مساکن بیرون رفتند و
شاخصی جز اشخاص ناس دران اطراف و اکناف نماند و
از بسیاری امتداد زمان زلزله و کثرت حرکت و اضطراب
زمین مردمان مصداق فحوی یوم یکون الناس کالفراش المبثوث
حسب حال گشته سراسیمه بهر سو می دویدند فرزند دلبند
در خاک مذلت و خواری افتاده گریه و زاری میکرد و مادر
مهربان میگذشت و او را میگذاشت و معشوق طناز با هزار
کرشمه و ناز استعانت و استمداد مینمود و عاشق جانباز بحال
او نمی پرداخت و پروای او نداشت ساعة فساعة صولت زلزله
زیادت میشد و مردمان نمودار قیامت موعود مشاهده مینمودند

شیان

دران اثنا مخوای واخرجنا الارض اثقالها بظهور رسیده
کوه شکنان از توابع ختلان شکافته شد و کان لعل تخمینا
بدید آمد و چون زلزله ساکن گشت قطعها سنگ سفید
که وعاء لعل است یافتند که شکسته شده بود و ازمیان آن لعل
بدخشانی می درخشید چون مندان جوهرشناس لعل را احتیاط
کردند و دانستند که جوهری گران بهاست بحکاکان دادند
سنگ از آن جدا کردند لکن در جلا دادن آن زحمت بسیار
کشیدند و بر بسیار رنجها آزمودند و اصلا جلا نمی پذیرفت
آخر الامر بنوعی از مارقشیثا ذهبی که از ابریجه خواستند جلا
پذیرفت و لعل بدخشان مشهور جهان شد و حجم اصغر و عیب
لعل کما بیش حجم فندقی و حجم اکبر آن موازی حجم جوز است
و حصول لعل در وعاء آن باین کیفیت است که درمیانه وعا
قطعه لعل کبیر کون می شود و قطعها حوالی آن قطعه بتدریج
صغیر میشود تا بحدی برسد لعل در اطراف وعاست و قطعها
مذکوره درمیانه حجری سفید که درمیان وعا مخلوقست پنهان

دانهای انار درمیان شحم الرمان مرکوزاند و عاملان معادن
لعل وعاء یا لعل را نعل گویند و معلل زیادت از سه رطل ندیده
و تا غایت زیاده از نه کان لعل بدخشان نیافته اند و بعضی کانها
را نسبت کرده اند بشخصی که حافر آنست چون بلعباسی و سلیمانی
و شریفی که از ان لعل بنفشی خیزد و غیر آن و بعضی دیگر را
نسبت کرده اند بقریه که در حوالی آن واقعست مانند پیازکی
و چون معادن مذکوره را حفر نمایند در اوایل امر لعل سرخ
مستخرج شود بعد از ان لعل زرد و شک نیست که لعل حجری
یاقوتیست

فصل سیوم در تمیز انواع لعل و قیمت آن

اعلی اغلی انواع لعل لعل احمر است و احسن و اثمن اصناف لعل
احمر است کث دمکیست بعد از ان پیازکی و از لون وادون اصناف
لعل احمر لعل اکهب است و سایر اصناف متوسط میانه پیازکی
و اکهب از ابی علی مغربی مرویست که لعل اعلی آنست که چون
برابر آفتاب دارند رنگ او بود و قیمت قطعه لعل که رنگی
یا پیازکی عجمی شفاف صافی عالی که از مسالب و معایب خالی باشد

ب
بنفشی

قریب قیمت زمرد ذبابی بیست دانگی دو دینار و دو دانگ
پنج دینار و نیم مثقال ده دینار و چهار دانگ بیست دینار و
پنج دانگ سی دینار و مثقالی پنجاه دینار و دو مثقال دویست
دینار و سه مثقال پانصد دینار و چهار مثقال هزار دینار
ارزد و چون به پنج مثقال رسد قیمت آن در ضبط نیاید
و هر کدام از مقادیر مذکوره که ممسوح باشد قیمت آن مضاعف
شود و قیمت تمری و عنابی هر دیناری با چهار دانگ آید و
قیمت بعضی با دو دانگ و اکهب را قیمتی زیاده نباشد و بعضی
برانند که قطعه لعل اگر دمکی یا پیازکی صافی شفاف رنگی عالی
بی عیب که بوزن ده درم بود هشت هزار دینار ارزد و اگر
هشت درم بود شش هزار دینار و اگر شش درم بود چهار هزار
دینار و اگر چهار درم بود دو هزار و پانصد دینار و اگر سه
درم بود هزار و پانصد دینار و اگر دو درم بود از ششصد دینار
تا هزار دینار و اگر مثقالی بود پانصد دینار و اگر درمی بود
ششصد دینار و اگر نیم مثقال بود دویست دینار و اگر دو دانگ

ن

بود صد دینار و اگر دانگی باشد سی دینار و اگر سه تسو بود
پانزده دینار و اگر نیم دانگ بود هشت دینار و اگر تسوی
باشد سه دینار و قیمت لعل عجمی نصف این بود و قیمت لعل زعفرانی
سیاه فام نصف قیمت عجمی بود و قیمت سایر انواع و اصناف
بقیاس با قیمت انواع و اصناف مذکوره معلوم توان کرد و
از ثقات مرویست که لعل را در اوایل زمان ظهور بقیمت یاقوت
می خریدند بعد از آن چون آزمودند و در ثبات و محکمی و
وزن از یاقوت کمتر بود عزت و قیمت آن کمتر شد حکایت
کرده اند که قطعه لعل عالی کبیر الحجم آبدار شفاف ممسوح در غایت
خوشی و درخشندگی برسم تحفه نزد شیر بیشه شجاعت و
جوانمردی سلطان جلال الدین بردند سلطان جوهریان
ماهر در معرفت جواهر طلب نمود و ایشان لعل مذکور را
بمبلغ دویست هزار دینار در رشته تقویم کشیدند سلطان
چهارصد هزار دینار بصاحب تحفه داد و لعل در پیش تاج
نهاد بعد از آن تاریخ آن لعل را در خزانه نوشیروان زمان قا

آن خان دیدند وجمعی از ارباب مهارت قطعه لعل بدرنگ
بی اندام از چهارده مثقال که بر و نقطهای سیاه بود بمبلغ
پنجاه دینار قیمت کردند **فصل چهارم** در خاصیت آن
لعل گرم و خشک است و در مفرحات تقویت قلب نماید و تفریح
فزاید و خون صافی کند و اگر با خود نگاه دارند از احتلام
محمی ماند و خوابهای پریشان نه بینند و اگر بر کودکان خرد
بندند در خواب نترسند و بدخوئی نکنند و اگر لعل را حل
کرده با نبات و گلاب بیاشامند رنگ رخسار سرخ کند
و این خاصیت را از آن معلوم کرده اند که عاملان معادن کان
گاه قطعه لعل بطراوت را پنهان از مشرفان التقام میکنند چون
ملاحظه بر این میکنند لعل در معده ایشان قرار میگیرد رنگ ایشان
سرخ میشود و فی الجمله خواص لعل قریب بخواص یاقوت است

فصل پنجم در معایب لعل و بیان اموری که
بان مضرت میرساند معایب یاقوت از نقبه و غمامه یعنی
کرده و تشعیر و تغیر لون هم در لعل هم عیب بود و لعل از بوها

تیز مانند بوی مشک و کافور بی آب و بدرنگ شود و از
ملاقات با اشیاء تیز طعم طراوت و لطافت او زایل گردد و
از احتکاک با اشیائی که از وی اصلب باشد خسته شود و
داغ گیرد و محافظت لعل بسان محافظت مروارید باید کرد

باب هشتم در فیروزه **فصل اول**
در صفات آن فیروزه را بحسب کان که مکان تکون او است
تقسیم باقسام و انواع نموده اند و خردمند ماهر در معرفت
جواهر هر قطعه را که ببینند بشناسند که از کدام کان است و
فیروزه پنج قسمت نشابوری و غزنوی و ابلاقی و کرمانی
و خوارزمی و غیر نشابوری را اعتبار چندان نیست بسبب
آنکه اقسام دیگر صحیح الترکیب اند و لطف و صفائی زیاده
ندارند و رنگ ایشان مانند حسن رنگ فان مریف و سریع
الزوال است و فیروزه نشابوری فیروزه صلب البنیه لطیف
صافیست که رنگ او تغیر پذیر نشود و آن هفت نوع است
ابواسحاقی که فیروزه بغایت رنگین شفاف صافیست و ازهری

که قریب ابواسحاقیست و سلیمانی که فیروزه شیرفام پس
جلاده است و رهوی که فیروزه ایست که بر و نقطها زربود
اما بطراوت و جلادت اقسام سابق نمی رسند و خاکی که
فیروزه آسمان گون است و عبدالمجیدی که فیروزه رنگین
صافی عالیست لیکن اندکی مایه درشت اندام است و عندلیبی
که اندک مایه شیرفام است و فیروزه در حالت صفوت هوا صافی
و در حالت کدورت آن کدر باشد و حجم او در روز ابر اکبر از
حجم او در روز صحو نماید و بعضی اقسام فیروزه رخو الکبد
سفید فام است و چون این قسم را در روغن شیره اندازند
رنگین شود لیکن عن قریب رنگ او تغیر پذیرد و جوهریان
این قسم را مسیحا خوانند و فیروزه دو رنگ را ابرش گویند
و فیروزه صلب البنیه را با الماس سوراخ کنند و رخو الکبد
را بفولاد و اشباه فیروزه سه گونه است مینا و اصم و خضرا
که هر دو را از سنگ ها با بعضی ادویه ها می سازند و معجون
جبنی که از ابریز گویند و تمیز میانه فیروزه و اشباه آن ب

ج

جوهرشناس التباس ندارد و فیروزه بحسب زمان استخراج
آن از کان منقسم میشود بقدیم و جدید آب و رنگ قدیم
تغیر پذیر نشود و از آن جدید در معرض تغیر و تبدیل
باشد و بعضی برانند که فیروزه فایق عالی خالی از عیوب
زیاده از پنج درم نیافته اند اگرچه فیروزه کبیر الحجم کثیر
الوجود است چنانچه از بعض جوهریان مرویست که فیروزه
ایلاقی که وزن آن دویست درم بود سفید و خوش و چون
نیکو نبود بمبلغ پنجاه دینار قیمت کردیم و در تاریخ سلجوقیان
مذکور است که چون سلطان الب ارسلان مملکت فارس
مسخر کرد از قلعه اصطخر قدحی فیروزه پیش وی آوردند که
موازی دو من مشک و عنبر میگنجانید و نام جمشید بخط
گبران بدان نوشته بودند و گویند که بر تاج شاه دادگستر
سلطان سنجر فیروزه بحجم سیبی بزرگ بود و حکایت کرده اند
که کان علم و ذکا آصف برخیا که وزیر نگین خاتم سلطنت و
دادگستری مستجاب الدعوة رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من

بعری سلیمان ابن داود پیغامبر علیهما السلام بود تخته
از فیروزه داشت که سه نفر بر آن طعام خوردندی و
روایت کرده اند که در خزانهٔ نوح ابن منصور صراحی فیروزه
مخزون بود که یکمن و نیم گلاب گنجانیدی و در نواحی نشابور
جوهری شبیه فیروزه از کانی قریب بکان آن استخراج میکنند
و این جوهر را قطعهای کبیر می باشد و از آن نرد و شطرنج
و کفچه و امثال اینها میتراشند لیکن رنگ و طراوت آن زود
تغیر میپذیرد خاصه که دسومت بوی رسد و فیروزه از
منسوبات زهره است **فصل دوم** در کان فیروزه
و کیفیة تکون آن فیروزه را در حدود ایلاق و نواحی غزنین
و مرو خوارزم و کوهی که میان یزد و کرمان واقعست و
کوهی که میان نشابور و طوس است قریب بقریه نشان کانهاست
و بهترین آنها کانها کوه نشابور است و در کوه نشابور هفت
کان واقع است کما نواع هفت کانه فیروزه را از آنها استخراج
میکنند و بهترین آنها کانیست که خلف خلیل بن اسرائیل صاحب

نفس قدسی ابو الانبیاء اسحق نبی صلواة الرحمن علیه اظهار
و افشاء آن نموده و آن را کان اسحاقی و ابو اسحاقی گویند و زبون
ترین آنها کانیست که آن را کان عندلیب گویند و چون فیروزه
را از کان بیرون آرند بجز نخ یا سنگ آب بسایند و بعضی
را بکف و بعضی را طرح سازند بعد از آن بسنگ نرم و چرب
بید از اجلا دهند از بلیناس روایت کرده اند که مادهٔ
فیروزه توجه بصورت نحاس داد و بواسطه مصادفت
حرارت و یبوست منجمد شد و انحدر نحاسیة بار رسته و در سلک
جواهر اندراج پذیرفته پس فیروزه حجری نحاسی باشد و
از بعض حکام روایتست که مادهٔ فیروزه ابخرهٔ نحاسیست و
بصادفت یبوست سبب اسود ادو استیلاء حرارت سبب
احمرار اوست و از امتزاج سواد و حمرة زرقه که گونه فیروزه
است تولد می یابد **فصل سیوم** در تمیز انوا
فیروزه و قیمت آن اعلی و اغلی اقسام فیروزه نشابوریست
و احسن و اثمن انواع نشابوری ابو اسحاقی بعد از آن زهری

٤

بعد از ازهری سلیمانی بعد از سلیمانی زرهونی بعد از
زرهونی عبدالمجیدیست و ادون و انزل انواع مذکور
فیروزه عندلیبیست و بهترین اقسام بحسب رنگ سبز
تلخ فام است بعد از آن شیرفام پس آسمانی و بحسب شکل
نزد اهل خراسان و ماوراء النهر سکانی و نزد اهل عراق
و شام مسطح و نزد اهل خطا طرملح است و طرملح فیروزه
ایست که سنگی غریب با وی آمیخته بود و آنرا با سنگ غریب
بحک املس کرده جلا داده باشند و خطاییان سنگ غریب
را سیاه کنند و زنودسان و بت رویان از آن سازند و
فیروزه فایق عالی باید که نرم اندام و آب دار و مشرق و
صافی باشد و این فیروزه را شدخوانند و در بغداد و شام
عزیز دارند و قطعه فیروزه ابو اسحاقی یا ازهری رنگین
صافی عالی که از معایب خالی بود و وزن آن نیم مثقال باشد
مبلغ هفت دینار یا ده دینار ارزد و اگر یک مثقال بود
بیست دینار تا سی دینار و اگر دو مثقال بود پنجاه دینار تا

هفتاد دینار و اگر سه مثقال بود صد دینار تا صد و پنجاه
دینار و قیمت شیرفام هر دیناری با بعدانك آید و اگر فیروزه
میانه بود هر دیناری با دانكی و فیروزه زیر ساز را قیمت چندان
نباشد **فصل چهارم** در خاصیت آن اكثار نظر بفیروزه
تقویت بصر میکند و از اجزاء کحل الجواهر است و کسی که بامداد
بگاه در فیروزه نگاه کند آن روز بر نشاط و شادمانی
بر او بگذرد و گویند که حکماء سابق در هنگام رویت ماه نو
بفیروزه نگاه میکردند و کسی که فیروزه با خود نگاه دارد
بر دشمن ظفر یابد و در نظر مردمان عزیز باشد و از خشم
زخم محمی ماند و از این جهت فیروزه را حجر الغلبه و حجر الجاه و
حجر العین گویند و گفته اند که حامل وی از قتل محمی ماند و در
روز نوروز یعنی اول فصل بهار که نرگس شهلا طبق سیمین
پر زر کند و نسیم صبا خریطه پر زر غنچه را سر بگشاید دست
قدرت از جیب شاخها شاخها سیم استخراج کند و سوسن
آزاده سر کیسه زر باز کند بلبل از منبر شاخ سرود خلاون

کل بر خوانند و اشجار باغ در ایام ازهار بر او نثار کنند
مار خار از دوش گل ضحاک سر بر آرد و نگهبان گنجی شود
که در میان غنچه نهاده اند برار بهار از گلهای رنگارنگ
چهار سوی چمن را آذین به بندد و عطار باغ از بوی بهای گوناگون
کون مضاربان شمال و صبا را بضاعت داده بهر سوی فرستند
نسیم بهار قلعه استوار غنچه بگشاید و غنچه آب دار خار حامی
گل حمرا شود سپر زرین قبه گل پیش تیر باران ابر بهار دارند و
کلاه شش ترک غنچه بر تارک شاخسار نهند اسلاطین ایران
زمین جواهر ثمین بوی ثمره فیروزه در مجالس بهشت آیین احضار
کنند و از نظاره جوهر آینه بصر را جلا دهند بعد از آن
جواهر در کاسهای شربت سلسبیل صفت اندازند و از دست
ساقیان زیبا منظر حور اپیکر شربت مذکور تجرع نمایند
و این عمل را بر خود مبارک دانند و بآن تفاول کنند و میل
بفیروزه بیشتر نمایند **فصل پنجم** در بیان
اموری که بفیروزه مضرت میرساند و کیفیت محافظت آن

از آب و هوای حمام اب فیروزه بعید و از ملاقات روغن
طراوت آن زایل شود و از نم و بوی ریاحین بان زیان رسد
اما پیه و دنبه فیروزه را سود مند است و از این جهة طراوت
و لطافت او در دست قصابان زیادت شود و محافظت فیروزه
مانند محافظت در باید کرد **باب نهم**
در پازهر و سایر احجار حیوانی جمع پراتند که لفظ پازهر در
اصل پاک زهر بوده یعنی پاک کننده زهر و بواسطه کثرت
استعمال حذف کاف کرده اند و پازهر میگویند والله اعلم
فصل اول در صفات آن پازهر دو جنس است
کانی و حیوانی پازهر کانی پنج نوع است زرد و سبز و
خاکی و منقوط بسان ختو و سفید صافی و بر اینها نقطها
متفاوت از رنگهای مختلف میباشد و قطعه یک رنگ
کمتر اتفاق می افتد و حجری رخوالمحک است که از آن نرد
و شطرنج و دسته کارد و غیر اینها می تراشند و اگر نوعی از
پازهر اخضر که برنگ ساق چغندر بود در آتش افکنند

سیاه شود و دران چیزی باشد که نسوزد و کرمانیان
ازا مخاط شیطان کویند و در پازهر حیوانی خلافست جمعی
بر آنند که او سنکی سبک سست رخو المحك است که کاه
سیاه و کاه زرد و کاه خاك رنك بود و بر آن نقطها کوچك
رنکارنك باشد و سوده آن سفید بود و ازا زیاده از سه
مثقال نیافته اند و جمعی دکر برانند که پازهر حیوانی دو
قسم است بقری و شاتی پازهر بقری سنکی زرد نرم کرد است
بسان زرده تخم مرغ وازا از دانکی تا چهار درم یافته اند و
پازهر شاتی سنکی سبز رنك است که ازا حجر التیس کویند
و پازهر حیوانی را اشباه می سازند چنانچه میانه پازهر و
ایشان اشتباه می افتد و تمیز او از اشباه بانست که داغ
در او نکیرد و رنك او مایل بکمودت است و بر او نقطها
هست و سوده او سفید است بخلاف اشباه و پازهران منسوبات
قمر است **فصل دهم** در کان پازهر و کیفیه تکون
بعض اقسام آن کان پازهر کانی در اماکن بسیار نشان میدهند

اما کان مشهور آن در اقاصی چین و هندستانست از ثقات
مرویست که در میانه جزیره ابن عمر و شهر موصل در موضعی
از اقلیم رابع که طول آن **عز** و عرض آن **کز** درجه است
بکانی رسیدم که از ان کان پازهر سفید که برو نقطها هر رنك
بود استخراج مینمودند و قطعها بکمن و دو من از انجا
مستخرج میشد و کویند که از کان نمرود قطعها پازهر
کبیر الحجم بیرون میاید که از آنها خانها میتوانست ساخت و در
مکان تکون پازهر حیوانی خلاف است جمع اول برانند که در
زمینی نحو حدود چین که از کثرت مار آمد شد صبا و شمال
دشوار است و از بسیاری آب روان چنانچه بدوی عاشق
مهجور از هر سوی رودی میرود کوزنان مارخوار بسیار
هست و چون از بسیاری خوردن ماران حرارت بر مزاج
کوزنان استیلا یابد در آب غوطه خورند چنانچه ایشا
عین سر از آب بدر نباشد و زمانها در آب توقف نمایند در
این اثنا بخاری از اعضاء ایشان برخیزد و رو بسوی دیده

برا

چشم ایشان نهند چون بانجا رسند باب انقلاب یابد و
بسان اشک بیرون آید و در آن حفرها که در گوشها
چشمها، گوزن واقعست گرد شود چون گوزنان از آب
بیرون آیند و برودت هوا در گوشها، چشمها، ایشان اثر
کند آب مذکور منجمد و منجمد گردد و چون این عمل مکرر
واقع شود حجر مذکور کبیر و ثقیل گردد و بیفتند و جمع
ثانی برانند که پازهر بقری در مرارهٔ گوزن و پازهر شاتی
در جوف نوعی از گوسفندان وحشی که در حدود فارس میباشند
تکون می پذیرد **فصل سیوم** در تمیز اقسام و قیمت
آن پازهر حیوانی از پازهر کانی و پازهر بقری از پازهر
شاتی واحسن واثمن است و از رنگها پازهر اخضر رنگ
ساق چغندر بهتر بود بعد از ان فوت زرد سفید فام که انرا
عسلی خوانند از فوت همه بیشتر باشد و بعضی برانند که پازهر
زرد رنگ تلخ که سخت سست و سبک باشد و بر نقطها
کوچک بود و کهنه نباشد در تاثیر اقوی بود و امتحان جودة

پازهر بچند نوع توان کرد یکی انکه چون پازهر بسایند
و در شیر دوشند بر بندد نوعی دیگر انکه چون آنرا در ذنب
عقرب بمالند عقرب نگزد و اگر بگزد مؤثر نباشد نوعی
دیگر انکه چون مقدار دو جو پازهر باب بسایند و در حلق
افعی ریزند در ساعت افعی بمیرد نوعی دیگر انکه چون قدری
ازان بخورد جوجهٔ مرغ دهند و افعی بروی بگمارند با او
بکند جوجه بسلامت بماند و پازهر کانی قیمتی چندان ندارد
چه موازی شصت درم بسیک درهم نقره میخرند و پازهر
حیوانی به بها، طلا، احمر باشد **فصل چهارم**
در خاصیت آن چون پازهر کانی سفید باب بسایند و بر
عضوی که بواسطهٔ ضربه یا سقطه متالم باشد طلا کنند ازاله
الم و منع ورم کند و اگر پازهر کانی زرد بسایند و در موضع
زخم عقرب بمالند نافع بود و اگر کسی زهر خورده باشد یا
حیوانی ذو سم او را گزیده باشد و مقدار دانگی پازهر حیوانی
بخورد زهر از بدن او بطریق عرق بیرون رود و بعض مردمان

برانند که چون پازهر حیوانی صحیح الامتحان بر موضع گزیدن
گزندگان بر بندند بان موضع بچسبد و تا زمانی که سم بتمامه
جذب ننماید از ان محل جدا نشود و چون مسموم پازهر را در
دهان گیرد سم بقیء دفع شود و سایر اقسام پازهر خواه کانی
وخواه حیوانی در سموم سودمنداست

فصل پنجم

در احجار حیوانی در کتب قدما مسطور است که مارمهره سنگی
خاکستر رنگ است از جنس پازهر که از قفاء مارها کبار
استخراج میکنند و مادام که در درون پوست بود نرم اندام
باشد چون اورا بیرون آورند و برودت هوا در او تاثیر کند
متحجر گردد و بحسب شکل مانند خایه حرذون یعنی بود و گاه
باشد که خطی برو کشیده باشد اگر انرا بر پلاس سیاه بمالند
سفید شود و اگر بر موضع زخم مار ببندند زرد آب از انجا
روانه گردد و مهره بر محل زخم چسبیده باشد تا تمام زهر
بیرون آید بعد از آن باز افتد و اگر با خود نگاه دارند زهر
کمتر کار کند و در دگر زهرها هم سودمند بود و اگر بسایند

و بر موضع زخم مار طلا کنند زهر بیرون کشد و مهره که
معتمد علیه بود بسیار عزیز الوجود کثیر القیمة باشد اما
در این روزگار مهره مار نه دیده اند و شبیه آن از سنگ
مریم که سنگی نرم است می‌تراشند و سنگ مریم نیز
پلاس سیاه سفید میکند بواسطه آنکه این خاصیت از
نرمی مهره و درشتی پلاس است و در سنگ مریم این صفت هست
حکایت کرده اند که محمد زکریا مارمهره را منکر بود روزی
شخصی ماری بمجلس سلطان ان روزگار آورد و در قفاء
آن مار مهره خرد بود مار کشت و قفاء او شکافت و مهره
بسلطان فروخت محمد زکریا انفعال یافت با آن شخص
دوستی آغاز کرد روزی در اثنای مستی از و پرسید که آن
مهره چگونه تعبیه کردی آن شخص گفت که قفاء مار شکافتم
و سنگ مریم در وی نهادم و دوختم و مدتی گذاشتم تا جراحت
اندمال یافت بعد از آن آوردم و بسلطان فروختم ه و
خر مهره مهره سفید بزرگ است درشت اندام است که برو

داءها بود و در شکل بمار مهره قریبست و در قفاء بعضی
خران بمشابه گوشت و پوست تکون مییابد و کم خری
را مهره باشد خر مهره زهرها را نافع بود و مسحوق آن به
ملسوق دهند و قیمتی زیاده ندارد از معلم اول مرویست که
حجری اسمان گون که در سنگ دان خروس تکون می یابد چون
بر کودک بندند در خواب فزع و اضطراب نکند و اگر مرد
با خود نگاه دارد اکثر باه کند و اگر بر مصروع بندند نافع
بود و حجری که در مرارهٔ بقر می باشد اگر سحق نموده در چشم
کشند تقویهٔ بصر کند و از تولد آب آینه دیده خراب نشود
و ریگ مثانهٔ آدمی را همین خاصیت بود و بر بیاض چشم نافع باشد
از دیسقوریدوس مرویست که حجری که در جوف بچهٔ خطاف
حاصل میشود و اگر بر بازوی مصروع بندند صرع او را
زایل کند و در جوف او دو سنگ تکون می یابد یکی یک
رنگ و یکی چند رنگ و هر دو را در پارهٔ پوست گوساله
باید نهاد که بر بازوی مصروع بندند **باب دهم**

در عقیق **فصل اول** در صفات آن عقیق هفت
نوعست سرخ جگر گون و سرخ گل گون و زرد سفید و
سیاه و ازرق و دو رنگ و طبع عقیق با وجود شدت
صلابت از دسومت خالی نیست و از این جهة نقشهاء
باریک بران توان کرد و از وظایف میسازند مانند
کمر و انگشترین و دستهٔ کارد و نگین و مستولی بر عقیق
آفتابست **فصل دوم** در کان عقیق و کیفیة
تکون آن کان عقیق در نواحی صنعا و عدن از بلاد یمن
و در هند و روم و قریب بصره از عراق عرب نشان
میدهند و ماده او را بسوی صورة یاقوتیت قوت دارد
و بواسطهٔ امری که منع از صورة یاقوتی میکند بلباس عقیق
قناعت کرده پس عقیق حجری یاقوتی بود **فصل**
سیوم در تمییز انواع و قیمت آن عقیق زرد صافی شفاف
بهترین انواع است لکن اعراب ترجیح سرخ صافی شفاف
بر سایر انواع مینمایند و رومیان ترجیح زرد که مایل بسرخی

باشد و ازرق از سیاه بهتر بود و سفید از همه بلند باید
و بحسب کان عقیق یمن از سایر اقسام اعلی و احسن و عقیق
هند انزل و ادون است و قیمت انگشترین از عقیق [illegible]
چهار درهم و قیمت نگینی درهمی و قیمت دسته کاردی کما
بیش دیناری نیست و قیمت عقیق سرخ افتاده و غیر سرخ
و زرد را قیمتی زیاده نیست و بواسطه بسیاری عقیق را
قیمت بسیار نیست **فصل چهارم** در خاصیت آن
عقیق گرم و تر است بطبع خون و جمعی برآنند که گرم و خشک است
و بهترین نوع از انواع عقیق که مسواک کنند زنگ دندان
ازاله کند و دندان سفید گرداند و منع بیرون آمدن خون
از اصول اسنان کند و تختم بعقیق احمری که بر او سفیدی
خط باشد منع بیرون آمدن خون از سایر اعضا نماید و
زنان دایم الطمث را بسیار نافع بود و اگر عقیق با خود نگاه
دارند از دشمنان هراسان نشوند و بر ایشان فیروز باشند
و اگر شخصی تیز خشم سبک سر با خود نگاه دارد این خصلت از

وی زایل گردد و او را در نظر مردمان شکوه و وقار
حاصل شود و اگر عقیق سوده بر موضعی پاشند که خون
از آن محل باز نه ایستد خون از آن محل باز ایستد و اگر
عقیق رومی سوده بمیل در چشم کشند سفیدیی که عارض
چشم باشد ازاله کند و روشنی بفزاید و نگاه داشتن
عقیق بر خود مبارک دانند و بآن تفأل کنند ه
باب یازدهم در بعض اشباه یاقوت بعضی بنفش
و بجاده و ماده بیج **فصل اول** در صفات ایشان
بنفش چهار نوع است ماذنبی که سرخی روشن شفاف و صاف است
و بعض جوهریان در وجه تسمیه آن باین اسم چنین گفته اند
که این حجر مشابهت تمام با یاقوت احمر دارد چون او را
بدون قیمت یاقوت در رشته تقویم میکشند گویا بر زبان
حال ماذنبی میگوید و رطبی که سرخی سیر است و بنفشجی که
سیاهیست که بسرخی مشوب بزرقه لطیف و مستطیلیست
واسناد ست که زردی روشن است و جمیع اقسام بنفش

بلعل نزدیکست لیکن سفش از لعل بکبودی امیل است وبیجاده
سنکی سرخ رنک آبدارست که بسرخی وی رنک سفنجی
مطیف ومستطیلست واکثر افراد او را لمعان نیست و
بعضی را که لمعان حاصل است چون ما نطانه ترکیب کنند
لمعان او زایل شود واکر خواهند که لمعان او باقی ماند در
شیب آن حفره بکنند ویک نکی را بی حفره اسفل لمعان باقی
میماند واین هنکام مشابهه تمام بایاقوت دارد وفرق میان
ایشان بآنست که یاقوت ازاو اثقل است واکر یاقوت را
دردهان کیرند سرد نماید وتشنکی زایل کرداند بخلاف
بیجاده وماده بیج سنکی شدید الحمرتست که مشابهه تامه بابیجاده
دارد لکن سرخی او مایل بسیاهیست واز بیجاده سستتر است
وتا حفره عمیق در شیب آن نمی کنند آب ندارد واین سه
جوهر از منسوبات آفتابند **فصل دوم**
درکان ایشان کان سفش کان لعلست وکان بیجاده و
ماده بیج درحدود بدخشان واقعست وان کان مذکور با

قریب کوه شکمان صح

کشمیر ده روز راهست واکثر بیجاده ان کان بشهر کشمیر برند
وبیجاده همچو لعل در غلاف بود وبیجاده درکوه زاهون هم
میباشد وچون بیجاده را از کان بیرون آرند تاریک و
بی آب بود بعد از آن که او را بتراشند آب دار وشفاف
شود وهریک ازاین جواهر ثلاثه حجری یاقوتیست ٥

فصل سوم در تمیز انواع وقیمت ایشان

بهترین انواع سفش ما ذبنسب وقیمت مثقالی ازاو موازی
دو دینار زر راست بعد ازان رطبی وقیمت آن نصف قیمت ماذ نبست
بعد از رطبی استادست وقیمت آن نصف قیمت رطبیست و
کمترین انواع سفنجیست وقیمت آن نصف قیمت استادست
وفی الجمله قیمت سفش کمابیش ربع قیمت لعلست وهرچند
سرخی بیجاده فزونتر بود شعاع ولمعان او را بیشتر باشد
بیجاده خوبتر بود وبیجاده بدخشی از هندی احسن واجود است
ودر قدیم الایام بیجاده را قیمتی تمام بود چون لعل بدید آمد
قیمت بیجاده شکسته شد وبعض بیجاده جوهریان براتند که

قیمت بیجاده خوش رنگ کثیر الشعاع مساوی قیمت لعل
عالی و قیمت بیجاده میانه مساوی قیمت لعل نازلست و بعضی
دیگر بیجاده عالی خالی از معایب را بقیمت لعل میانه و قیمت
بیجاده میانه بقیمت لعل نازل در سلک تقویم میکشند و
بهترین اقسام ماده بیجادست که آب او بیشتر و احتیاج او
بحفر کردن اسفل کمتر بود و قیمت او از قیمت بیجاده کمتر است

فصل چهارم در خاصیت ایشان چون بنفش
در زمان سابق نبوده حکما خاصیت آن بیان نکرده اند و
بیجاده حار یابس است لیکن حرارت و یبوست آن از حرارت و یبوست
یاقوت کمتر است اگر کسی را که استسقاء مائی باشد مقدار
چهار جو بیجاده سوده بخورد شفا یابد و اگر بیجاده را با خود
نگاه دارند خواب پریشان نه بیند و اگر بر موی سر یا ریش
بمالند تا گرم شود برگ کاه و اشباه آن جذب نماید و اگر
برابر آفتاب دارند و تیز در او نگاه کنند مزاج چشم تباه
کند و رمد طاری شود و اگر حیوانات ماده بیج یا بیجاد

بر بندد رغبت جماع کنند **باب دوازدهم**
در جزع **فصل اول** در صفات آن جزع چند
نوعست بقراوی و حبشی و غیر اینها و رنگ آن چهار گونه
بود سفید و سیاه و سرخ و مرکب از الوان مختلف
بقراوی سه طبقه است طبقه اول سرخی غیر شفافست
بعد از آن طبقه سفید شفاف بعد از طبقه سفید طبقه
بلوری شفاف و حبشی هم سه طبقه بود دو طبقه کرانه
سیاه بسان شبق و طبقه میانه سفید و هیچ سنگ جز
الماس و یاقوت از جزع اصلب نبود با آنکه بحسب وزن
قریب عقیق باشد و بر بعض جزعها خطها باشد بعضی تمام
و بعضی ناتمام و گاه باشد که از تقاطع خطها صورت
مرغی یا دابه تمام یا ناتمام پدید آید و از جزع مهرها
و کمرها و نگینها و غیر اینها سازند و جزع از منسوبات
یمن اصغر است **فصل دوم** در کان آن کان جزع
بسیار است لیکن کان دو مکان اعلی و احسن است حلق

چین و نواحی ظفار یمن اما چینیان استخراج جزع از ان
نمیکنند و جزع جحری یافق نیست **فصل سوم**
در تمیز انواع و قیمت آن اجود انواع جزع آنست که
طبقات بحسب غلظت و رقت متفاوت باشند و از
خشونت و زخم بسلامت بوده ابدار و شفاف و متناسب
الوان بود و چون مایه بقراوی زیاده از مایه سایر
انواع جزع است ترجیح بقراوی بر باقی انواع مینماید
و جزع در ولایت مغرب مستعمل است و موازی مثقالی
بهوده درم ناصری میخرند و در دیگر بلاد بواسطه شآمتی
که دارد استعمال نمیکنند و قیمتی زیاده ندارد **فصل**
چهارم در خاصیت آن اگر یاقوت را بجزع سوده
جلا دهند طراوت و صفای آن زیاده شود و مذهبان
مهره زربان کنند اگر جزع در موی زن آبستن بیچند و از
او بیاویزند زادن برو آسان شود و منع سیلان خون
نماید و اعراب بجزع تشاوم مینمایند و از ان اصلا نگاه نمیدارند

چهار قسمت مغناطیس

و میگویند که کفاک شاهداً علی شآمته استعماق اسمه من
الجزع و هم چنین اهل چین بجزع تشاوم میکنند و از
اینست که استخراج آن از کان نمیکنند و حکام یمن بنزیان
التفات نمی نمایند و نمی گذارند که در خزاین ایشان
مخزون سازند از معلم اول مرویست که حامل جزع مغموم
و مهموم بود و خوابها پریشان بیند و حزن بر او استیلا یابد
و با مردمان خصومت کند **باب سیزدهم** در
مغناطیس **فصل اول** در صفات آن مغناطیس
آهن که مسمی به آهن رباست و مغناطیس نقره مغناطیس
طلا مغناطیس ارزیز آهن ربا سنگی تیره ثقیلست که جذب
آهن میکند از معلم اول مرویست که ماده آهن ربا بعینه
ماده آهن است لکن بواسطه مصادفت حرارت و یبوست
غلظت پیدا کرده و قبل از اکتساب کسوت حدیدی انجماد
یافته و میان آهن و آهن ربا بواسطه اتحاد ماده و تقارب
امزجه تناسبی طبیعی و تعاشقی جبلی هست بمرتبه که آهن ربا

جذب آهن میکند و آهن بوی ملصق میشود بلکه آهن
باهنی ملصق میشود که با آهن ربا ملصق باشد مثلا اگر
طرف سوزنی با آهن ربا الصاق یابد و سوزنی دیگر را
بر طرف دیگر سوزن اول نهند بانجا ملصق شود و همچنین
سوزن سیوم و چهارم و پنجم و اگر مقداری آهن در میان
طبقی نهد و قطعهٔ آهن ربا در شیب طبق بهر سو گردانند
آهن در میان طبق بر سمت وی حرکت کند و اگر آهن ربا
در آهن بمالند و موازی نهند انک آهن به نزدیک آن
برند آن آهن این را جذب کند و همچنان ماده مغناطیس
نقره ماده نقره و ماده مغناطیس طلا ماده طلا و مادهٔ
مغناطیس ارزیز مادهٔ ارزیز است و بواسطهٔ سببی که
مذکور شد در آهن ربا ایشان جذب ارزیز و نقره و
طلا میکنند و مؤید این معنی آنست که الماس حجری ذهبست
و جذب ذهب میکند چنانچه گذشت و اگر آهن ربا با آب
دهن روزه دار تر کنند یا در آب سیر یا در آب پیاز اندازند

دسدکه جذب ص

یا سیر بسیار در او بمالند قوت جذب او ضعیف شود
و شاید که بمرتبهٔ آهن نکند و اگر در میان سرکه یا در میان
خون بز اندازند و بعضی گفته اند که سه روز بگذارند
باز قوت یابد و جذب آهن کند و گویند که سنگی برنگ
آهن ربا هست که آهن از وی هرب مینماید و بعضی
بر آنند که اگر روغن زیت در آهن ربا بمالند آهن از
او بگریزد و مغناطیس نقره که آنرا حجر القبور گویند
سنگی سفید است که سفیدی وی بغبرتی ضعیف آمیخته
است و مطلقا بزبد البحر ماند و بمرتبه سبک باشد که بر
بالای آب بایستد و موازی پنج دقیقه حجر القبور از پنج گز
مسافت نقره بسوی خود کشد و مغناطیس طلا سنگی زرد است
که زردی او بغبرتی ضعیف آمیخته بود و جذب ذهب کند چنانچه
آهن ربا جذب آهن نماید بعضی مردمان بر آنند که قوت
او در جذب ذهب بمرتبه ایست که از دو سه گز مسافت زر
بسوی خود میکشد و مغناطیس ارزیز سنگی صلب کریه الرایحه است

که جذب ارزن میکند **فصل دوم** در کان
آهن ربا در قریب صنعا و حدود هندستان و نواحی
زابلستان و دیگر محلها کان آهن ربا نشان میدهند
و از معلم اول مرویست که در بحر مغرب کوهیست و در آنجا
کانها آهن ربا هست که چون کشتی بآن نزدیکی رسد هر
آهنی که در کشتی باشد بسوی خود کشد و از این جهت هیچ
بکشتی میخ نزنند که در آن نواحی عبور دارد و هر آهن ربا که
در اعالی کان تکون یابد قوت جذب او زبون بود و هر چه
در اسافل آن تکون پذیرد جذب او فزون تر باشد

فصل سوم در تمییز اقسام مغناطیس و قیمت آن

آهن ربا را رنگها مختلف میباشد و از هرمس حکیم مرویست
که بهترین رنگها آهن ربا سیاه سرخ فام یا خاکستر فام است
و هر آهن ربا که در جذب آهن اقوی بود و با آنکه کثیف
باشد بسیار ثقیل نبود اشرف و اعلی باشد و موازی دقیقه
از چنین آهن ربا را کما بیش دیناری طلا بها کنند و اعلی

اقسام مغناطیس ارزن و نقره و طلا آنست که در جذب
ایشان اقوی بود و ایشان را بواسطهٔ ندرت قیمت متعارف
نیست **فصل چهارم** در خاصیت مغناطیس

آهن ربا گرم و خشک است اگر کسی خرده آهن را خورده باشد
و آهن ربا سوده با شیر یا آب فاتر بیاشامد آهن را خرده‌ها
آهن را جذب نموده با خود بیرون آرد اگر از آهن ربا قلاده
سازند نقرس و مفاصل را سود دارد و اگر در دست
گیرند علت کزاز را نافع بود و اگر زن در هنگام زادن
بدست گیرد باسانی بزاید و اگر پیکان در بدن بماند یا سر
نشتر در رگ شکسته شود و آهن ربا را بر آنها بندند بی کزند
بیرون آرد و اگر تیغ زهرآب داده زخمی بکسی زنند و آهن
ربا خرد سوده بر آن پراکنند مضرت زهر دفع کند و
مغناطیس نقره بقوی بارد یابس است و بقوی بارد رطب اگر
بآن دندان بشویند دندان سفید کند و اگر بر موضعی که
موی باشد بمالند موی بسترد و اگر بر نوشته سایند از آن

حفظ کند واگر بسوده آن رو بشویند روی را طراوت
کند واثر آبله ببرد واگر در جراحت استعمال کنند انبات
لحم نماید واگر خرده نقره بجنسی دیگر آمیخته شود بان تمیز توان
کرد ومغناطیس طلا حار یابس است اگر خرده زر با جنسی دیگر
مخلوط شود واین حجر را بر آن بمالند خرده زر بتمامه جذب
جذب کند ومغناطیس از زر تمیز زر از دیگر اجناس
توان کرد **باب چهاردهم** در سنباده

فصل اول در صفات آن سنباده سنگی صلب
مشهور است که در آهن وفولاد آب داده اثر کند واز
ایشان متاثر نشود واگر میانه سنباده واشباه آن اشتباه
واقع شود تمیز باین صفت توان کرد وسنباده با الماس
قریبست تا غایتی که جماعتی بر آنند که نوعی ضعیف از الماس
است وسنباده دو نوع است نوعی بسرخی زند ونوعی
دیگر بکبودی وغیر الماس از جواهر در او تاثیر نتواند
کرد بلکه از او متاثر شوند ودر سنباده سمیتی هست که

بواسطه آن سمیت تفریق اجزاء اشیاء صلب میکند و
مستولی بر سنباده آفتابست **فصل دوم**
در کان آن کان سنباده در اماکن بسیار واقع است مثل
زنکبار وهندستان وسیواس وکرمان وحبشه ونوبه و
احسن واشهر انها کانهای نوبه وسیواس بود وکیفیت تکون
الماس سنباده قریب بکیفیت تکون الماس باشد **فصل
سیوم** در تمیز انواع وقیمت آن اعلی انواع سنباده کبیر
الحجم نوبی است وهموزن وقیه را کما بیش درهمی ناصری
قیمت کنند بعد از آن سیواسی **فصل چهارم**
در خاصیت آن سنباده در درجه ثانیه بارد ودر درجه
ثالثه یابس است چون سنباده بسوزند وبسایند وبر
ریشهاء کهنه پاشند سودمند بود واگر سنباده سوده در
دندان بمالند دندان را جلا دهد سنگهای سخت سنباده تراشند
وصیقل شمشیر وکارد وامثال ایشان با آن دهنده
باب پانزدهم در دهنه **فصل اول**

در صفات آن دهنه سنگی سست سبز است که از او رنگ
رنگکاری درخشد و بر و خطهاء سیاه یا سرخ بود و بعضی
بر آنند که در ترکستان دهنه سرخ برنگ یاقوت احمر تکون
میپزیرد و دهنه سبز پنج نوعست سبز سیر و سبز ریحانی
و سبز سیاه فام و سبز سفید فام و سبز زمردی که در
طراوت درخشد کی شبیه زمرد ذبابیست و دهنه شفاف
صافی را دهنه شبری و بتره و کدر را دهنه تلخ گویند و در
ولایت شام و فرنگ از انواع خمسه دهنه کمر و نگین و پیش
کوبه زین و امثال این سازند و عزیز دارند و در غیر
آن ولایت عزتی زیادت ندارد اگر دهنه روغن زیت در
مالند رنگین شود و حسن و طراوت او بیفزاید و اگر
بسیار استعمال کنند یا کهنه گردد رنگ او به بیاض یا
بصفرة مایل شود و حسن و طراوت او زایل گردد و نور
و فروغش باطل و دهنه مانند فیروزه در حالة صفوة
هوا صافی و در حالة کدورت هوا کدر نماید از یعقوب

بن اسحق کندی مرویست که چون دهنه را بطرون و روغن
زیت بسایند از آن نحاسی احسن و الطف از نحاس کانی
حاصل شود و دهنه از منسوبات زهره است ۵

فصل دوم در کان دهنه و کیفیت تکون آن

کان دهنه در پنج مکان نشان میدهند جبالی غزنی
نوبک و نواحی کرمان و حصن کوکه و قریب شهری که
او را سیاب بنا کرده در ترکستان و معادنی سلیم از عربستان
از معلم اول مرویست که تکون دهنه از ابخره نحاسیست که
بخار نحاس در موضعی صلب مجتمع و متکاثف گشته و علت
خضرت وی آنست که بخار نحاس مایل باحمرار است و شدت
تکاثف اقتضاء اسوداد میکند و از ازدواج سواد و حمرة
متولد خضرتست و دهنه حجری نحاسیست

فصل سیوم

در تمیز انواع و قیمت آن دهنه شرین فرنگی خوش رنگ
مشابه زمرد که در او درخشد کی بر مثال پر طاوس باشد
اعلی و اغلی انواع دهنه بود و مثقال از این جنس نوازی دو

دینار زر می ارزد و دهنه کرک و کرمان و عربستان
قیمتی چنان ندارد **فصل چهارم** در خاصیت
آن دهنه در حرارت و یبوست معتدلست اگر آنرا با آب حل
کنند و در محل زخم مار یا عقرب بمالند نافع باشد و اگر مسموم
دهنه سوده بخورد سودمند بود لیکن اگر کسی مسموم نباشد
و بخورد بجای سم عمل کند و اگر دهنه در دهان گیرند به
دندان زیان رسد و اصلاح آن بشراب کهنه و روغن و
مسکه باید کرد و اگر دهنه شب را با آب حل نمایند و در چشم
چکانند رگها چشم بنشانند و روشنی بیفزاید و اگر دهنه
را با زر جلد در یک محل بنهند طراوت و فروغ زر جلد
کم کند و اگر قدری دهنه را با زر یکجا رند زر را نرم اندام
و سرخ فام کند و حسن و بها او بیفزاید خاصه که زر خودی
نگار با آن مزج کنند **باب شانزدهم**
در لاجورد **فصل اول** در صفات آن لاجورد
سنگی هست مشهور منحصر در چهار نوع است بدخشی و کرجی

و درماری و کرمانی لاجورد بدخشی دو صنفست یک صنفی
نقطها زرین باشد و یک صنفی نباشد و شاید که لاجورد
با خاک یا با سنگی سفید آمیخته باشد و از لاجورد کاسه و کوزه
و نگین و کمر و انگشتری و امثال این سازند و اگر دیزه
لاجورد در آتش بریزند دودی کبود گون پدید آید و زهر
بلاجورد مستولیست **فصل دوم** در کان
لاجورد و کیفیت تکون آن کان مشهور لاجورد در کوه هست
که معروفست بلاجورد از ختلان قریب بشهر بدخشان و در
نواحی کرج و کرمان و غیر آن معادن غیر مشهور دارد از
بلیناس مرویست که ماده لاجورد متوجه صورت نحاست
و بعد از امتزاج زیبق به کبریت حرارت بر رطوبت استیلا
میابد و رنگ او مایل بحمرت میشود بعد از آن بوساطت
مصادفت یبوست کبود میگردد و لاجورد حجری نحاسیست
فصل سیوم در تمیز انواع و قیمت آن لاجورد
بدخشی خوش رنگ صافی که بر او نقطها زر بود از سایر

انواع لاجورد بهتر باشد و امتحان جودة لاجورد بان کنند
که قطعهٔ ازان بر روی آتش غیر مشتعل نهند دود نهند اکر
زبانه برنک لاجورد ظاهر شود نیکو باشد واکر ظاهر نشود
نیکو نباشد وقیمت درمی لاجورد مغسول موازی ده درمی
ناصریست وقیمت یکمنی ده درمی و قیمت غیر مغسول ثلث قیمت
مغسولست

فصل چهارم

در خاصیت آن لاجورد
با وجود انکه بارد یابس است در اسهال سودا از دیکر داروها
اقویست وقوت لاجورد مغسول از غیر مغسول بیشتر بود و
مالیخولیا و بی خوابی و درد جکر را نافع باشد واکر لاجورد
با روغن در موی مالند حسن وطراوت موی بیفزاید و سودا
جذب کرده اند واکر بر اطفال بندند فزع کمتر کنند و همان
ونقاشان لاجورد را در اکثر نقشها استعمال کنند ه

فصل پنجم

درکیفیت غسل لاجورد غسل لاجورد
بدخشی بچند طریق توان کرد یکی انکه دو جزو مساوی از
زفت رومی سیاه و سفید در روغن بزد بجوشانند تا یک

دکر آمیخته کردد و با قدری آب پاک بکرباس بپالایند و یک
کرم ازان زفتها بشویند و مانند حلوای تر می کشند تا سفید
شود پس لاجورد مدقوق مسحوق با ان خمیر کنند و مدت
یکماه کاه کاه میمالند بعد ازان باب کرم در ظرفی چینی بشویند
تا بتدریج سه آب ازو فرود آید آب اول احسن و آب
میانه میانه و آب آخر دون بود طریقی دیکر آنست که یک
جزو مصطکی و نیم جزو روغن زیت باتشی نرم بقوام آرند
و نشانهٔ قوام وی آنست که چون قطرهٔ باب سرد چکانند
متلاشی نشود و مانند نقطه بر روی آب بر بندد پس لاجورد
مدقوق مسحوق با آن معجون خمیر کنند و باب بشویند تا بتدریج
سه آب ازو فرود آید آب اول اعلی و آب اوسط اوسط
و آب آخر ارذل باشد طریقی دیکر آنست که دو جزو مساوی
از راتینج و کندر در ظرفی روئین سفید کرده باتشی نرم
کرم کنند چنانکه کداخته شود و بعد ازان لاجورد سوده
باب بسرشند و در آن ریزند و چنان بجنبانند که لاجورد

با ایشان امتزاج تام بیابد بعد از آن قدری آب سرد در
آن ریزند تا منجمد شود باز بگذارند و بجنبانند اگر لاجورد
بیرون آید فهو المراد و اگر بیرون نیاید قدری روغن زیت
یا صابون ماخوذ از روغن زیت با آن بیامیزند و در ظرفی
چینی ریزند و چندان بگذارند که سنگ و خاکی که با لاجورد
مخلوط باشد رسوب کند و لاجورد طفو نماید پس لاجورد
از روی آن بگیرند و در این اعمال موازی ثلث لاجورد نقصان
بدید و طریق غسل لاجورد غیر بدخشی آنست که لاجورد مدقوق
سحوق منخول بزرده تخم مرغ خمیر کنند و سخت بمالند و اندکی
اندک آب گرم بر آن می ریزند تا مانند سورد داخل شود بعد از
آن ساعتی بگذارند تا لاجورد رسوب کند و آب را از او در ظرفی
دیگر کنند و باز آب گرم را بر آن ریزند و بر سنت بمالند تا
سه چهار نوبت بدین دستور عمل کنند و آبها را در ظرفی جمع کنند
تا لاجوردی که در او باشد رسوب کند بعد از آن لاجورد رسوب
کرده فرا گیرند و سه نوبت عمل مذکور اعاده کنند بعد از آن آب

از سر آن بریزند که لاجورد مرسوب مغسول بوده

باب هفدهم در بسد و مرجان جمعی بر آنند که
بسد فارسی مرجانست و جمهور بر آنند که بسد اصل شجریست
که من بعد خواهد شد و مرجان نوع آن **فصل اول**
در صفات آن مرجان چهار نوع است سرخ و سفید و
سیاه و تیره فام و جمیع اقسام مادام که در نقاب آب دریا
کشیده باشند نرم اندام و سفیدفام اند و چون از دریا
استخراج نمایند و هوا در ایشان تاثیر کند منجمد و متحجر گردند
و بحسب استعدادات متفاوت رنگها مختلف پیدا کنند و
بعض مردمان بر آنند که انواع مرجان در دریا صلب و مختلف
الالوانند و گاه باشد که مرجان یا شد استخوان مجوف بود
و قطعهٔ کیس قلما از عقدها خالی باشد و گاه باشد که قصبهٔ او
مستوی نباشد بلکه برو درشتی بود و چون مرجان شجریست
که بعد از استخراج متحجر میشود جمعی بر آنند که تکون آن بین
عالمی الجماد و النباتست و گاه باشد که میان مرجان و اشباه آن

اشتباه واقع میشود و تمیز مرجان از ایشان بآنست که از
مرجان بوی گیاهی دریایی میآید و از ایشان نمی آید اگر
مرجان در میان روغن زیت اندازند خوش رنگ و پر
صفا شود و حسن و بهاء آن بیفزاید و اگر در شیر اندازند
نرم اندام و سفیدفام گردد و چون بسیار بگذارند ترکیب
او انحلال یابد و از مرجان دسته کارد و امثال آن میتراشند
و در بلاد هند و ختا عزت و بها دارد و اکثر زیور بتان
و بت رویان از مرجان میکنند از تیفاشی مرویست که
مجمرهٔ از مرجان در غایت حمرة و صفا دیدم که طول آن شبری
و نصف شبری بود و هر یک از عرض و عمق آن موازی سه
انگشت بود **فصل دوم** در کان مرجان و
کیفیت استخراج آن در نواحی افریقیه دریایی بعید الارجاء
واقعست که از تلاطم امواج ماهیان را در نشیب آن امکان
اطمینان و مرغان را بر فراز آن مجال طیران نیست **شعر**
ازین شوریده طبعی بس ترش رو ** بیادش با همه کس چین در ابرو
مزاجش چون زمانهٔ سفله پرور ** گهی در شیب با خاشاک بر سر
چو مه رویان غبار آبادارش ** از آن رو حلقه سان گرد کنارش
و در محلی از بحر مذکور که آن را مرسی الخرز خوانند شجر مرجان
چون خط عارض گلرخان در آب میروید و ما دام که شجر
مذکور در میان آب دریاست مانند قلوب کفار نرم اندام
و عسر الانکسار است و بواسطهٔ عسر انکسار در استخراج آن
زحمت بسیار میکشند و کشتی از مصادمهٔ آن شکسته میشود
و شجر مرجان هم در بحر فرنک هم میباشد لیکن بواسطه آنکه آن
دریا بمرتبه عمیقست که غواصان اوهام از اندرون آن
بیرون شد نمیتوانند کرد و لیکن عقل حینا که در او فرو می
رود بقعر آن نمیتواند رسید استخراج مرجان از آنجا کمتر
میکنند و از برای استخراج مرجان دامی بسیار استوار ترتیب
کرده اند و از اطراف آن کندهاء رصاص و بخته اند پس در
موضعی که شجر مرجانست دام مذکور در آب میافکنند تا در آب
فرو میرود و بر روی شجر مذکور میافتد بعد از آن بندی

که بر دام بسته اند می گرانند تا دام بر شاخها شجر میپیچد
و مردمان قوی هیکل ببالا میکشند تا بندی در آن بادام
ببالا میاید پس پسد از مرجان جدا میکنند و مرجان از
عقدها که بر پوست بند بند مینمایند و بر سوهان میسایند
و بسباده سوده جلا می دهند و اگر بخواهند بفولاد مشقی
بوم سوراخ میکنند **فصل سیوم** در تعیین انواع
و قیمت آن بهترین انواع مرجان شدید الحمرة
کبیر الحجم اسریع الانکسار مستوی القصبه است که از عقده
و تجویف خالی بود و قیمت یک رطل مرجان خام یعنی مرجان
ناتراشیده جلا نا داده در او بقیه از پنج دینار تا هفت
دینار زر سبیکه مغربیست که هر دیناری از آن باصطلاح ایشان
ده درهم سکه است که عبارت از پنج درهم ناصریست و معهود
جا نست که مرجان خام از او بقیه باسکندریه عظمی میبرند
و در اسکندریه آنرا می تراشند و جلا می دهند و بها آن
بعد از تخت و جلا بحسب جودة و دارت لون و کبر و صغر

حجم و کثرت و قلت جلا ضعف قیمت مرجان خام تا اضعاف
آنست **فصل چهارم** در خاصیة آن مرجان در درجه
اولی بارد و در درجه ثانیه یابس است اگر بر اطفال بندند
از عین الکمال محمی باشد و اگر مصروع با خود نگاه دارد نافع
بود و اگر از گردن بیاویزند جمیع امراض معده را ایشان
زمرد ذبابی سودمند بود و کثرت نظر بمرجان تقویت بصر میکند
و مرجان از ادویه قلبیه است ضعف قلب و خفقان را
سود دارد و نفث دم و ورم طحال و دبیلة امعا و عسر البول
را نافع بود و اگر نیم درم مرجان سوده بمسموم دهند سود
دارد و اگر بمرجان محترق دندان بشویند زنگ دندان
ازاله کند و دندانرا جلا دهد و لثه را تقویت نماید و طریق
احراق مرجان آنست که آنرا در ظرف جدید خزفی نهند و سر
آن بگل استوار کنند و موازی یک شب در تنوری گرم بگذارند
بعد از آن بیرون آرند و بر حسب حاجة استعمال کنند ه
باب هشتم در یشب و آنرا یشم و نصب نیز

گویند و بعضی تخصیص یشم بسفید میکنند و تخصیص یشب
بسبز و سیاه **فصل اول** در صفات آن
یشب پنج نوعست سفید روشن و سفید زرد فام و
سبز زمردی و سبز سیاه فام و سیاه شفاف مانند شبق
و ازرق خاکستر فام و از یشب صحن و کاسه و انگشترین
و کمربکین و امثال این میسازند و در بلاد چین جوهری
شبیه یشب میسازند و تمیز میان ایشان آنست که از یشب
معدنی بوی دود می آید بخلاف یشب مصنوع و اگر ظرفی
یشبی شکسته شود جمعی که شبیه یشب میسازند بنوعی اصلاح آن
میکنند که تمیز میان قطعه مصنوع و باقی نیست الا بآنکه
طراوت و مایهٔ مصنوع کمتر بود و یشب از منسوبات
قمر است **فصل دوم** در کان و کیفیت تکون آن
در ولایت چین دو رودخانه هست یکی را آق قاش گویند
و از آن یشب سفید خیزد و دیگری را قره قاش خوانند و از
آن یشب سیاه مستخرج شود و معهود چنانست که قطعها

کبیر از آن سلطان و قطعها صغیر از آن عاملان باشد و
در حدود کاشغر و نواحی یمن و کرمان کان بعض انواع آن
هست و یشب حجری فضیست که ماده او در ولسوی صوغ
نقره دارد و پیش از اکتساء کسوة نقرگی بواسطه زیادتی
و نقصان کیفیات لباس یشبی میپوشد **فصل سوم**
در تمیز انواع و قیمت آن بهترین اقسام یشب سفید زرد
فامست که رنگ او مشابه عاج کهنه باشد و خاتمی از آن کما
بیش چهار درهم ناصری و از اقسام دیگر موازی نصف در
می ارزد و قیمت یشب مصنوع تعیین ننموده اند ٥
فصل چهارم در خاصیة آن اگر یشب معدنی
را از گردن بیاویزند چنانچه برابر معده بود امراض معده
را ازاله کند و قوة هضم را تقویت نماید و صحت معده را
محافظت کند و حامل آن از صاعقه و احتلام محمی ماند و در
نظر مردمان عزیز باشد و بعضی بر آنند که اگر قطعه یشب
در کنگره قلعه که نزول صاعقه در آنجا معهود باشد بنهند

من بعد صاعقه دران قلعه نازل نشود ه **باب**
نوزدهم در بلور **فصل اول** در صفات آن
بلور از سایر جواهر الطف و اصفی و اشفّست و از غایت
لطافت و صفوت کانکه هوای صافیست و بواسطهٔ آنکه
بسیار است عزت بسیار ندارد و بلور دو نوعست سفید صافی
و تیره مایل بزردی که آنرا ریم بلور گویند و بلور مانند آبگینه
توان گداخت و چون بگدازند رنگ پذیر شود و این هنگام
از او اشباه زمرد و لعل و یاقوت توان ساخت و شاید
که در بلور شبه سقی باشد که آنرا تشعیر خوانند از یعقوب
بن اسحق کندی مرویست که از معادن بلور قطعهای کبیر
الحجم کثیر الوزن مستخرج میشود که بحسب وزن کما بیش صد من
باشد و از آن آلات مجلس و غیر آن مانند تحفه و صندوق
و حقه می تراشند از تیغاشی مرویست که در زمان وی
تاجری از افریقیه قبه از دو قطعه بلور که چهار نفر در آن
توانستندی نشست تحفه مجلس سلطان مغرب ساخت و

هم از او روایت کرده اند که در مجلس پادشاه افریقیه جوی
از یک قطعه بلور دیدم که اندرون اجزاء آن حتی ناخنان
مجوف بود چنانچه اگر شراب دران ریختندی مشاهد شدی
که باندرون ناخنان میرود و حکایت کرده اند که در خانه
ملک غزنه چهار حقه بلور بود که در هر یکی موازی دو زاویه
آب میگنجید و گویند که سلطان مغرب فرش و جدار رواق
از بلور ساخته بود خواجه ابو ریحان از حکماکان روایت کرده
که گاه گاه در میان بلور سنگ و چوب و اشباه آنها می باشد
و گویند که دو قطعه بلور دیدم که در میان یکی برگ سبزی
و در میان دیگری قدری سنبل الطیب بود ه **فصل**
دوم در کان بلور و کیفیت تکوّن آن کان مشهور بلور
در هفت مکان نشان میدهند هندستان و ترکستان
و فرنگستان و عربستان و حدود چین و نواحی ارمن و اقصی
مغرب بلور عربی مجوف سنگست و بلور مغربی قلما از
تشعیر خالی باشد و بلور ارمنی تیره و زرد رنگ بود از

از بلیناس مرویست که بلور حجری یاقوتی بودی الکونست
چنانچه فضه فلزی ذهبی بود رنگ الکون نیست وبعضی کفته اند
که سفیدی بلور بسبب کثرت رطوبت است واذابت
او در آتش از ملحیه ناشی میشود وکثرت لطافت وصفا
او از قلت تکاثف اجزا میخیزد وقلت تکاثف اجزا او
بسبب ضعف سوسست که عقد او نموده ه فصل
سیوم در تمیز انواع وقیمت آن بعض جوهریان ترجیح
بلور هندی بر بلور عرب مینمایند وبعضی ترجیح عربی بر
هندی وازین اقسام باتفاق بلور ارمنیست که ازادیم
بلور کویند وعیب کبیر بلور تشعیر است وقیمت بلور بحسب
کبر وصغر حجم متفاوت است مثلا ظرفی که موازی رطلی
طعام کنجاند وسالم از معایب باشد کما بیش سه دینار مصری
می ارزد فصل چهارم در خاصیة آن کسی که
بلور با خود نکاه دارد از درد دندان وخواب پریشان دیدن
در امان باشد واکر قطعه بلور مدور صافی یا شیشه پر آب

برابر قرص آفتاب بدارند ودر موضعی که عکس بلور یا شیشه
برانجا افتد پاره پنبه یا خرقه پاره بنهند وزمانی بکذارند
مشتعل کردد واین صفت مخصوص بلور وشیشه پر آب نیست
بلکه جسم صقیل شفاف اکر چه قطعه یخ باشد همین حکم
دارد واکر بلور در دهان کیرند تشنکی نشاند واکر
بسایند وبر یاقوت یا بر لعل یا بر زمرد بمالند زمانی بکذارند
شفاف وپر طراوت کردد باب پنجم
در جمست فصل اول در صفات آن جمست
سنکیست که بران چند رنک بود بسان قوس وقزح وآن
چهار نوعست نوع اول را کل واحد از وردیه وسماویه
شدید است ونوع دوم را وردیه شدید وسماویه ضعیف است
ونوع سیوم عکس نوع دوم ونوع چهارم عکس نوع اولست
واعراب جمست را بسیار عزیز میدارند وبان تزیین اسلحه
مینمایند وجمست از منسوبات مریخ است فصل
دوم در کان وکیفیة تکون آن کان جمست در نواحی

قریه صفواست که از انجا تا مدینه طیبه مصطفی صلی
الله علیه وعلی آله وسلم موازی سه روز راه باشد و جمست
حجری حدیدیست **فصل سیوم** در تمیز انواع
وقیمت آن نوع اول از دوم ودوم از سوم وسوم
از چهارم احسن واثمن است وقطعه جمست از نوع
اول که موازی درمی باشد چهار پنج درم ناصری می ارزد
فصل چهارم در خاصیه آن کسی که جمست با
خود دارد دلیر شود واز چشم زخم محمی ماند واگر در شب
بالین نهد خواب پریشان نبیند واگر سیکی از جام جمستی
بنوشند مستی نیاورد واگر جام جمستی نباشد وقطعه خرد
جمست در جام سیکی اندازند همین خاصیه بخشد **خاتمه**
در احجار سوده وسبب جواهر با یکدیگر **فصل اول**
در شبه که ازاشبق خوانند وان سنگی سیاه شد بلا رخاو
سریع الانکسار است که اشیاء مقابل در وی بنماید چنانچه در
در آینه وشبق دو نوع است هندی وفارسی هندی از

نکاه م

فارسی بهتر است وشغالی از آن موازی درمی ناصری
می ارزد شبق در درجه اول بارد یابس است واکتحال
نظر بوی تقویت بصر میکند ودر بسیاری از امراض چشم
مستعملست وحجری رصاصیست که از منسوبات زحل است
فصل دوم در خماهن وان حجر ضرب وحجر
خمارتین کویند خماهن حجریست درغایت صلابت که حجر
بالماس سوراخ نشود وچندانکه او را شکنند شاخ شاخ
شود چون خماهن بر سنگ صلایه بسایند آبی سرخ از
آن بیرون آید ورطلی از احسن انواع آن که سیاهیست مایل
بحمره در دار العیار مصر بده می ناصری می خرند وکان آن
در نواحی کرک است اگر خماهن سوده را با آب بیاشامند مضرت
شراب کهنه دفع کند واگر بواسطه اکثار شراب جگر گرم
شود وقدری خماهن با آب بسایند وبیاشامند حرارت
نفی واسهال مندفع گردد ومزاج خماهن بارد رطبست قان
وسدد جگر را سودمند بود وخماهن حجری حدیدیست که

زحل بر و مشتری لیست **فصل سوم** در طلق
طلق دو نوع است هوائی و معدنی ماده هوائی از هوا
مانند شبنم نازل میشود و چون بزمین رسید منجمد میکرد
و از آن طبقه طلق تکون مییابد باز مقداری دیکر نازل میشود
و بر طبقه اول مینشیند و از آن طبقه دیکر تکون میپذیرد
و بدین طریق مقدار صغیر طلق کبیر میشود و اکثر این
این نوع را از غایت طراوت و درخشندکی ستاره زمین
کویند و از این لآلی عملی سازند که تمیزان از لآلی صدفی
بسیار دشوار بود و بعض مرتفعان در تمیز میان ایشان
کفته اند که در عملی مانند حباب بر بالای آب می ایستد
و در صدفی بسان سایر جواهر در آب فرو میرود و چون
در طلق اجزا دهنیه عن منعقدة چنانچه در ذایبات هست
نیست بسان ذایبات با آتش مذاب نمی شود و چون اشتمال
بر اجزا دهنیه ندارد بلکه اجزاء آن آب صرفست بسان جوهر
نمی توان سایند و این قسم از طلق با آتش نمیسوزد و تکلس

نمی یابد بلکه اکر حل نمایند و در اعضا بمالند اعضا هم نسوزد
وکان آن در محال بسیار واقعست لکن انچه در جزیره
قبرص تکون میپذیرد اعلی و احسن است و طلق کانی در
کان زمرد و عنبر آن می باشد و کل واحد از نوعی طلق
بهاون نمی توان کوفت و بمطرقه حدید نمی توان شکست و
طریق حل طلق آنست که پارهها طلق را با باقلا چندان
بجوشانند که با باقلا همراه شود بعد از آن در پارچه کرباس نهفته
کنند و پارههای طلق با ریزههای سنک در دست میمالند
و مکرر میکردانند تا طلق ریزه میشود و مانند شیراز
کرباس بیرون می آید و اکر طلق محلول با قدری صمغ و زعفران
بیامیزند و خط با آن بنویسند چون خشک شود بآب زر
ماند و اکر بی زعفران بنویسند مانند نقره بود و مزاج
طلق در درجه اول بارد و در درجه ثانیه یابس است اکر
طلق محلول بپاشند منع سیلان خون نماید و مثانه را نافع
بود و اکر با شراب بیاشامند با سموم معاوت نماید ه

فع

فصل چهارم در حجر مطر سنگی رخو
المحک است ودر حجم تخم مرغی کبیر که میان ترکان معروف
ومشهور ومسمی باست وان سه نوع است سفید مایل
که بزرد نقطها سرخ وسفید صافی باشد واحمر تیره فام با
ابلق فام ومرکب از رنگها مختلف ودر معدن آن خلافست
بعضی بر آنند که حجری کانیست وکان آن در اقصاء خطا واقعست
وبعضی دیگر بر آنند که حجری حیوانیست ودر جوف بعض انواع
خنازیر یکون می یابد وجمعی بر آنند که در مرحین مرغابی
سرخ بال کبیرة الجثه هست که آنرا سرخ آب گویند وهنگام
ربیع در محلی که آب تنک باشد لانه میکند در موسم صیف
که آب از حوالی لانه سرخ آب فرو میافتد شیب لانه او
را موازی دو ذراع میکنند وحجر مطر استخراج میکنند و
جمهور ترکان متفق اند بر آن که در هر موسم که حجر مطر استعمال
کنند در موضعی که قریب مستعمل باشد باران ببارد وخلاف
کرده اند که سنگ سرما وبرف وتگرگ حجر مطر است یا نه

جمعی بر آنند که هر یکی را سنگی دیگر هست وبعضی گفته اند
که سنگ همه حجر مطر است لیکن اگر دو مستعمل یا بیشتر این
حجر در یک محل استعمال کنند تاثیر آن اقوی بود وبرف
وتگرگ وسرما پیدا شود واگر یک مستعمل استعمال کند اثر
آن منحصر در باران باشد ودر طریق استعمال آن نیز خلافست
بعضی بر آنند که حجر مطر در میان آب باید نهاد که از محلی
معلق بیاویزند وبعضی دیگر بر آنند که جمعی مخصوص از ترکان
بر کیفیت استعمال آن واقفند وچون تعلیم دیگران نمی نمایند
دیگران بر آن اطلاع ندارند ونیفاشی از بعض اهل عربیه
روایت کرده که در معسکر سلطان محمد خوارزمشاه در موسم
تابستان پیری از ترکستان استعمال آن باین طریق که در میان
خرگاهی سر گشاده طاسی پر آب نهاد ودو قصبه را در یمین
ویسار طاس غرز نمود وقصبهٔ دیگر در بالای آنها استوار کرد
وماری بر یک سنگ باران از قصبه فوقانی معلق آویخت
چنانچه از سر مار تا طاس آب موازی دو ذراع بود بعد از

نمود

آن دو قطعه جحر مطر در میان طاس آب نهاد و بعد از لحظهٔ
بیرون آورد و در یکدیگر سایید و هر یکی را بجانبی انداخت
باز سنگها را بکیفیة مذکوره در آب نهاد و بیرون آورد تا
هفت نوبت این عمل مکرر کرد بعد از آن مقداری آب از
طاس ستد و باطراف باشید و پیر مذکور در اثناء این عمل
سر برهنه و موکشاده و عصبان بود و سخنی چند آهسته می گفت
در کمابیش دو ساعت این عمل تمام کرد بعد از آن ابری تند
بر آمد و باران باریدن گرفت و هم از راوی مذکور روایت
کرده که پیر مستعمل جحر مطر گفت که هر نوبت که متصدی استعمال
آن میشوم مرا نقصانی مالی یا نفسی از قبیل فرزند یا خویش و
پیوند پیش می آید و همیشه فقر و وام دارم از ثقات
مسموعست که شاه خوارزمشاه در اثناء تابستان متوجه
ترکستان شد چون به نزدیکی انجا رسید برف و باران و
سرما بمرتبهٔ استیلا یافت که نزدیک شد که اکثر لشکر
هلاک شوند چون موسم باران نبود سلطان دانست که برف

و باران و سرما نتیجه استعمال جحر مذکور است جمعی را در طلب
مستعملان بکوهی که نزدیک لشکرگاه بود فرستاد دو شخص
دیدند که بعمل مذکور مشغول بودند ایشان را بلشکرگاه
آوردند و در قطعه نمد سیاه پیچیدند و زنده در خاک
دفن کردند در ساعت هوا انجلا یافت و برف و باران
و سرما انقطاع پذیرفت و دستور چنانست که اگر خواهند
که آثار جحر مطر منقطع شود و دست بر مستعمل آن یابند
و قصد هلاک او کنند او را بدین طریق هلاک کرده اند و
جحری دیگر هست که قدما از احجار مهم گفته اند و نزد جمهور
مردم بسنگ تگرگ مشهور است و اگر آنرا از محلی بلند
بیاویزند در آن نواحی تگرگ نبارد و از برای محافظت
زراعت و ثمار آنرا استعمال کنند **فصل پنجم**
در سنگ عقاب و آن سنگیست که چون آنرا بجنبانند از
اندرون آن آوازی نرم بگوش رسد چنانچه گویا جرمی
در میان آن میجنبد و چون بشکنند در میان آن چیزی نبود

وهر پاره را ممین صفت بود اگر زنان حامله سنگ عقاب
با خود نگاه دارند وضع حمل بر ایشان آسان شود واز
ثقات مرویست که عقاب بدشواری بیضه می نهد جابجا
در زمان بیضه نهادن ناله او میشنوند پس عقاب این سنگ
با آشیانه می آورد تا در بیضه نهادن زحمت بسیار نکشد و
مردمان از اندر آشیان عقاب می یابند **فصل ششم**
در حجر یرقان وآن سنگیست منقوش سرخی و زردی که از
غایت محکمی حتی بالماس سوراخ شوان کرد واگر ازا بسایند
سوده آب سرخ بود مانند سوده خم آهن وکان حجر یرقان
در حدود سبستان است وجمعی برانند که حجر یرقان سنگی
سیاه مدور حزداست که چون بچگان خطاف را بزعفران
زرد کنند خطاف این سنگ را بجهة ازاله زردی از بچگان
با آشیان آورد وبعد این سخن از خردمندان پنهان نیست اگر
صاحب یرقان گاه گاه در سنگ مذکور نگاه کند یا با خود
نگاه دارد یا سوده آن با آب بیاشامد بسیار سودمند بود

فصل هفتم در حجر باعض الخل وحجر جاذب الخل
حجر باعض الخل را کوزک گویند وآن سنگیست که چون در میان
سرکه اندازند سرکه فرارنکید وبیرون جهد واگر سوده
آن در چشم کشند سفیدی عارضی را ازاله کند وبخشم بان
ان چشم زخم ایمنی بخشد وکان آن در مغرب زمین است و
حجر جاذب الخل سنگیست که چون نزدیک سرکه برند سرکه در
جوش آید ودر آن سنگ آویزد وکون آن در حدود
هندستانست **فصل هشتم** در حجر زیت وآن
سنگیست که چون آب بروزنند آتش از او بر افروزد و
چون روغن زیت بروبرند آتش منطفی شود وکنند کان
از آن گریزان باشند وکان آن معلوم نیست **فصل
نهم** در حجر الیهود وان سنگیست براق درخشنده دریایی
که مادام که سر در نقاب آب دریا کشیده باشد نرم اندام
بود وچون بیرون آرند وهوا در آن تاثیر کند منصلب شود
وحجر الیهود سه قسم است قسمی مستدیر در حجم جوزی صغیر

وقسمی مستطیل در حجم زیتونی کبیر وقسمی عرضانی که بحسب
حجم کما بیش اما سست ودر بالا وپهنا آنها خطها سیاه کشیده
باشد وگاه باشد که از تقاطع خطها صورتها پیدا شود و
جمیع اقسام معده را بغایت مضر ومثانه را بسیار نافع باشد
وچون از معده باز دارند **فصل دهم** در حجر
لبنی وآن سنگی خاکستری رنگ شیرین طعم است که سوده آن
بسان شیر بود اگر حجر لبنی سوده در ظرفی از ارزیز دیندو از
ایجاد در چشم کشند حرارت وخارش چشم تسکین کند ومنع
ریاح از سر وچشم بنماید وورمهاء حار را نافع بود ودر ابتدا
امر اورام را ساکن کرداند **فصل یازدهم** در حجر
الفار وان سنگی سیاه است که از وی بوی موش می آید کزندگان
از ان گریزان باشند ومصروع را نافع بود **فصل**
دوازدهم در حجر الدم که ان را شادنج گویند وان سنگی مشهور
است که سوده آن برنگ خون باشد وشادنج دو قسمست در
قسمی پارها خرد بسان ارزن در یکدیگر بسته است واین

رها،

قسم را جاورسی گویند ودر قسمی دیگر پارها بزرگتر از پا
قسم اول بیکدیگر پیوسته است واین قسم را عدسی خوانند
وشادنج عدسی که اجزاء او بسرعت از یکدیگر جدا شود و
خاکناک باشد احسن واعلی بود وشادنج گرم وخشک
ولطیفست آینه بصر را جلا دهد وجریان منی بغیر اختیار و ادرار
حیض را باز دارد ودر شیاف احمر واخضر تقویت بصر کند و
اگر شادنج سوده بر لحم زاید پاشند زیادتی ازاله نماید
وریشها کهنه را نافع بود **فصل سیزدهم**
در حجر قمر که عرب آنرا بزاق القمر گویند وان سنگیست که
بران نقطه هست که ان نقطه بفزون ماه می افزاید و
بکاستن آن میکاهد اگر حجر قمر بر شجر کم بر بندند بار آور شود
واگر در هنگام فزودن ماه بر مصروع بندند شفا یابد واگر
زن عقیم با خود نگاه دارد آبستن شود **فصل**
چهاردهم در حجر ذو الوان وآن سنگیست که هر دم بر
رنگی نماید واز آن سباع وگزندگان گریزان باشند

فصل پانزدهم در حجر النوم و حجر اليقظه حجر النوم
سنگیست در غایت سرخی و لمعان که در شبهاء تاریک مانند
آتش درخشان باشد اگر قطعهٔ حجر النوم که وزن آن
موازی درمی بود از کسی که در خواب باشد بیاویزند یا
در زیر بالش وی نهند تا سنگ مذکور از وی دور نکنند
بیدار نشود و حجر اليقظه سنگی خاک رنگ سیاه فام درشت
اندام است که بحسب وزن موازی اسرب باشد اگر کسی
درمی از این سنگ با خود نگاه دارد او را خواب نیاید و
از بی خوابی متألم نشود و اگر از اصلابه کنند و حبه حبه
سازند و هشت حبه بمجنون دهند شفا یابد ه

فصل شانزدهم در حجر مهقال و آن سنگی زرد و سفید است
که در دریای مغرب بکون می یابد و موج دریا از آب بکنار
می اندازد اگر مقدار دانگی حجر مهقال اصلابه کنند و بصاحب
ریگ مثانه دهند شفا یابد و فرحان شود و قطعه حجر مهقال
که وزن آن یک مثقال بود جهة نگین انگشترین یک مثقال

طلا بها کنند **فصل هفدهم** در مارقشیشا
که از اسنک روشنایی گویند و آن چند نوع است مارقشیشا
ذهبی و آن حجریست که چنان نماید که زر در آن مالیده اند
و چون آن را بشکنند اندرون آن همچنان نماید و کان آن
در اصفهانست و نوعی از آن که از بریجه گویند لعل را
جلا دهند و مارقشیشا فضی و آن حجریست مشابه نقره
که کان آن در حدود بدخشانست و مارقشیشا نحاسی و
آن حجری مشابه نحاسست و مارقشیشا حدیدی و آن حجری
مشابه حدید است اگر مارقشیشا سوده با سرمه ممزوج نمایند
و در چشم کشند نور چشم بفزاید و اصول مژه محکم کند و
مژه را از سقوط نگاه دارد و چون مارقشیشا بر سرکه
بسایند و بر عضوی که سفیدی بر آن طاری باشد طلا
کنند سفیدی عارضی ازاله کند و عضو رنگ خود باز گرداند

فصل هجدهم در مغنیسیا و آن سنگیست که
آبگینه گران و کاسه گران استعمال کنند و بحسب حجم منقسم

میشود بدو قسم قسمی سیاه بسان خاک رنج بود و در آن
پارهها روشن درخشنده باشد وقسمی دیگر قطعهای کبیر
بود که در میانه آنها جسمها روشن مرآت آسا باشد و بحسب
رنگ سه قسمست سیاه فام و زرد فام و سرخ فام زرد فام
بهترین اقسام است ومغنیسیا با مارقشیثا شرکیست و
اختصاص بخواص دیگر دارد مثل آنکه تنقیه معده ومثانه
میکند

درخواص

فصل نوزدهم

در سرمه وتوتیا سرمه
سنگی سیاه براق ثقیل عدیم الشفافیست وبحسب مکان تکون
منقسم میشود باصفهانی وهروی وزابلی وجرجانی وکرمانی
سرمه اصفهانی بهترین اقسامست وتوبر توسنگ سفید
باوی آمیخته است بعد از اصفهانی هروی بعد از هروی زابلی
بعد از زابلی جرجانی وسرمه کرمانی کمترین اقسامست سرمه
اصفهانی بریق ولمعان وار آن دارد وسرمه غیر اصفهانی
را بریق ولمعانی چنان نیست اگر سرمه نرم سوده در چشم
کشند چشم سیاه کرد اند و صحت آن نگاه دارد و روشنایی

را تقویت کند وتوتیا پنج قسم است توتیای کرمانی وتوتیای
قندی وتوتیای هندی که از توتیای دیگر کوبند و توتیای
سفید صافی بسان نمک وتوتیای زرد رنگ توتیای کرمانی
بخلاف سایر اقسام توتیای صناعیست که از توتیای
مصعد وتوتیای ماندوه کوبند ودر نواحی کرمان تحصیل
آن باین طریق مینمایند که تنوری مانند شاخونه میسازند
واز شیب تا بالا میخها سفالین در دیوار آن نصب میکنند و
سنگ توتیا بر دکانچه تنور مینهند وآتش قوی می افروزند
بخاری غلیظ از سوختن سنگ توتیا متصاعد میشود وبر
میخها مینشیند وآن بخار که توتیای مصعد عبارت از آنست
سه قسم است قسمی بر سر میخها می نشیند واین قسم اخف واعلی
بود ونفع آن در داروی چشم اظهر واجلی باشد وقسمی
بر میانه میخها مینشیند واین قسم میانه بود وقسمی بر پایین
میخها مینشیند واین قسم اغلظ وادنی باشد وکان توتیا
قندی وادیست که در خلال جبال قند از تربت عرب واقعست

وآن توتیای شفافست که مشابهت تمام با صابون وقی دارد
و توتیای هندی در اطراف دریای هند تکون می یابد و بواسطه
موج دریا بکنارها می افتد و توتیای نمک رنگ الطف
و ابهای اقسام توتیاست و بعضی بر آنند که توتیای هندی
نمک رنگ است جمیع اقسام توتیا چشم را نافع بود و اگر
سوده توتیا بر بغل باشند یا توتیای آب سای را بر بغل طلا
کنند بوی بغل ازاله کند و اگر توتیا با مس برنج نماید مس
زرد کرداند چنانچه در خاتمه مقاله ثانیه خواهد آمد و
توتیا در صناعت اکسیر استعمال میکنند **فصل بیستم**
در نسبت بعض جواهر با بعضی خواجه ابوریحان نسبت
بعض جواهر با بعضی امتحان کرده و از مشار الیه روایت کرده اند
اگرچه در روایت خلاف هست که مقداری معین که آب مقدار
از یاقوت کبود مثقالی بود از یاقوت احمر پنج دانگ و سه تسو
تسو و از لعل پنج دانگ و تسوی نیم و از زمرد چهار دانگ
و تسوی و از فیروزه و لاجورد چهار دانگ و سه جو و از زبرجد

چهار دانگ و از عقیق و مرجان چهار دانگ کم جوی و
از جزع و بلور چهار دانگ کم دو جو باشد و طریق آزمایش
حجم جواهر آنست که ظرفی پر آب کنند و یک یک جواهر را
در آب اندازند آن مقدار آب که بواسطه هر جوهری از
ظرف بیرون آید بدل آن جوهر بوده والله اعلم بالصواب

مقاله دوم در فلزات **باب اول**

در زر و انرا طلا نیز گویند **فصل اول** در صفات
آن طلا فلزی نرم اندام خوش طعم طیب الرایحه گران سنگ
قریب با عندال است از خردمندان پنهان نیست که فروغ و
صفا طلا از هوا و زردی رنگ از آتش و گرانی سنگ وی از
خاک و نرمی جوهر وی از آبست و هیچ کدام از ارکان اربعه
تخریب ترکیب او نتوانند کرد جز زر با آتش نسوزد و در خاک
نپوسد و تغیر نپذیرد و از وقوف در آب رنگ او خراب
نشود و زنگ نگیرد بخلاف سایر فلزات و آن زر که با جسمی
دیگر نیامیخته باشد انرا خالص خوانند و اگر آمیخته باشد غیر خالص

وزری که کداز باتش نکرده باشد یعنی کداز نیافته باشد
انرا شاو کویند واکر کداز یافته باشد عین شاو واکر باز
جنسی دکر بیامیزد باتش تمییز مخالف از آن توان کرد وکاه کاه
میان زر و اشباه آن که اکسیریان می سازند اشتباه می افتد و
تمییز زر از ایشان بدو طریق توان کرد یکی انکه زر خالص از
خلاص صحیح العیار بیرون آید واشباه در خلاص تباه شوند
دوم انکه زر در زیبق فرو رود و در زیر آن قرار کیرد و اشباه
در زیبق فرو نروند و بر زبر آن بایستند واکر زر مذاب
با قدری نقره بیامیزند سفید فام شود واکر با نحاس بیامیزند
سیاه فام کردد واکر با اسرب و مرداسنك بیامیزند متقیب
شود از بعض مجربان مرویست که اکر فضله موش در زر مذاب
اندازند بسان تراب ریزه شود واکر فضله کربه در آن
فکنند بصلاح باز آید اکر اندکی مارقشیشا با زر بکدازند
زر سکن دار شود واکر قدری دهنه با روی سوخته بروی آن
کنند سکن آن بر بود واکر مقداری کبریت در زر کداخته ریزند

وقتی یک ساعتی بر بوته بپوشند زر نرم اندام و سرخ
فام شود وکاه کاه بر روی سبیکه زر خالص جرمی اصفر
پیدا شود که کاه مانند پر طاوس درخشنده وکاه زنکاری
وکاه خاکی ناک وکاه سیاه فام نماید وبعد از چند کاه برنك
زنکاری قرار کیرد وآن جرم را اقلیمیا زر خوانند که از جمله
ادویه نفیس عزیز الوجود است وچون نضارت وبها طلا
مانند فضل وکمال عرفا در عرضه زوال و فنا نیست ودر بلاد
کفر و اسلام تزیین بتان و بت رویان بآن میکنند نزد جمهور
انام کبیر الاحترام است وفضلا به عبارات شتی صفات آن را
املا کرده اند چنانچه شاعر کوید **شعر**

وجهی سنکی صاحب عیاری ؞ نکاری سرخ روبی سکه داری
کهی بکرفته خوبان را سر دست ؞ دمی سیمین بران بوده پابست
کهی پیر خرف را قوة الظهر ؞ عروس نوجوان کام را مهر
ازو خلق جهان را راست هر کار ؞ بهر کاری که رفته بوده دینار

و زر از منسوبات آفتابست **فصل دوم** در کان

آن کان زر دو قسم است کان زر خالص که دران کان با
زر جنسی دیگر نیامیخته باشد وکان زر غیر خالص که در
انجا با زر جنسی دیگر آمیخته بود وکان زر بسیار است خواجه
ابوریحان در شرح کتاب تاسع ابقراط بیان کرده که کان
در حدود زابلستان واقعست واز اسحق یهودی مرویست
که کانی در دیار مصر هست در موضعی که طول آن سه وعرض
آن ل درجه است واحمد طبیب ساوجی بر آنست که در نواحی
دامغان وجبال جنوبی کرمان چند کان زر غیر خالص مشاهده
نموده ومیان جمهور مردمان مشهور است که اکثر معادن
زر در دیار مغرب واقعست

فصل سیوم

در تمیز انواع وقیمت آن طلا نرم اندام سرخ فام که سرخی
آن بسبزی زند بهترین اقسام است بعض محققان گفته اند
که رنگ طلاء عالی باید که مشابه حمرهٔ جمرهٔ آتش باشد ونرمی
آنرا بمرور بموی سر وریش امتحان کنند چه اگر بسهولة بر موی گردد
نرم اندام وپسندیده باشد واگر بر خلاف این باشد بر خلاف

آن بود وچندانکه زر کهنه تر شود حسن ونضارت او
زیادت گردد وچون تقویم بسیاری از اشیا بطلا میکنند
ومیان مردمان کثیر الحاجه است واکثر مهمات ایام بواسطه
آن انتظام می یابد تا غایتی که زر را ناموس اصغر وملکه
الاجساد وقاضی الحاجات گویند چنانچه شاعر گوید شعر

ای زر توئی آنکه جامع لذاتی ۞ محبوب خلایق بهمه اوقاتی
بی شک تو خدا نه ولیکن چو خدا ۞ ستار عیوب وقاضی الحاجاتی

قیمت آن احتیاج به بیان ندارد لیکن زر را بانحاء مختلف
در بلاد روان کرده اند ودر ترکستان زر شاه ومسکوک
ودر خطا وهندستان زر مصور بصور مخصوص ودر مصر
وایران زمین زر منقوش باسم سلاطین در معاملات جاریست
ودر بسیاری از بلاد زر ونقره مغشوش روان کرده اند
تا از آن بلاد بیرون نبرند

فصل چهارم

در خاصیة آن طبع زر بروایتی حار رطب وبروایتی معتدل
رطبست دل را قوی تر کند وامراض سوداوی را سودمند

بود و روح جوانی را مدد دهد و درد دل و خفقان را
نافع بود و اگر عضوی بزر داغ کنند متعفن نشود و ریم
نکند و زود اصلاح پذیرد و اگر میل زر سرمه در حاسه
بصر کشند تقویه نظر کند و سوزش چشم و دمعه را نافع بود
و اگر قدری زر در دهن نگاه دارند دهن خوش بو کند و زر
شا و در این خواص قوی بود و بآب زر کتب نویسند و مذهبان
و نقاشان آب زر را بسیار استعمال کنند

باب دوم

در سیم و از انقره نیز گویند

فصل اول

در صفات
آن سیم فلزی شریف نفیس قریب بزر است لیکن در تابندگی
و پایندگی برابر زر نیست چه بواسطه مزج بعض داروها
با وی ناچیز شود و بعد از کار بسیار در زیر خاک ماند خاکستر
گردد اما آن خاکستر را بسیماب سیم توان ساخت و اگر
با نقره مذاب قدری نمک بیامیزند سفیدی وی بیفزاید
شود و اگر قدری کبریت بیامیزند سیاهی پاک گردد و اگر
مقداری ارزیز در وی ریزند متفتت و ریزه گردد و اگر آهن

با وی مزج کنند در شیب مطرقه شکسته شود و گاه باشد
که بر روی سبیکه سیم خالص که بگاه گداخته باشد چیزی
ارضی سیاه تکون یابد و آن جرم را اقلیمیاء فضی گویند و
از او دو تیر بسیار فایده است و تمیز سیم از اشباه آن بکار
توان نمود و سیم از منسوبات قمر است

فصل دوم

در کان آن کان نقره در اقالیم سبعه هست و از صوب
مشرق در حدود ترکستان و مغولستان و از صوب مغرب
در ارض روم و فرنگستان معادن بسیار واقع است چنانچه
در ارض روم سی و چند کان نشان میدهند و سیم جمیع
معادن با اسرب آمیخته است نخست مقداری از آن امتحان
میکنند اگر سیمی که حاصل میشود زیادت از قیمت اسرب باشد
استخراج سیم از آن کان میکنند و اگر زیاده نباشد چنانچه در
معادن اکثر بلاد استخراج نمیکنند و در بعض معادن سیم در
خلال سنگ تکون می یابد و سیم از آن سنگ بدو طریق جدا
توان کرد یکی آنکه خردهای سیم از میان بگزینند طریق دیگر

انکه سنک را خرد سایند و بسیم آب سیم از آن جدا کنند و
سیم فلزی ذهبیست که بواسطهٔ استیلاء برودت و رطوبت
رنک او سفید کشته **فصل سیوم** در تمییز انواع
و قیمت آن سیم دو قسم است قسمی از قسمی دیگر سفیدتر است
و بهترین اقسام سیم سیم شدید البیاض نرم اندامست که
بکوفتن و کشیدن ریزه نشود و سیم خالص عذب المذاق
و صافی آواز است بی آنکه بصوت او صمم مخلوط بود و غیر خالص
مر المذاق و جرسی آواز است که صوت او از صمم خالی نباشد و
چون سیم میان مردمان کثیر الجریانست و قیمت اکثر اشیا با آن
میکنند قیمتش از همکنان پنهان نیست و بیان آن فایده چندان
ندارد و چون بسیاری از مهمات مردمان بوسیلهٔ سیم سامان
می یابد در ثنای آن چنانچه در ثنای طلا مبالغه نموده اند
کما قال الشاعر **شعر**

لولا اخاف الله سبحانه ❁ لقلت للفضة سبحانها

و قال آخر بالفارسیة **بیت**

حاجت بجز فقرا چنین هیچ نیست ❁
❁ تعویذ دوستی بجز از نقره هیچ نیست

فصل چهارم در خاصیت آن سیم بارد و رطب است
و در مفرحات رطوبات فضلی دفع کند و فرح فزاید و اگر
سیم در دهن نگاه دارند دهن خوش بو کند و اگر با داروی
چشم مزج نمایند تقویت بصر کند و بنقرهٔ محلول کتابت و نقاشی
توان کرد **باب سیوم** در مس که آنرا بتازی
نحاس گویند **فصل اول** در صفات آن
مس سه نوع است سرخ صافی نرم اندام و سرخ زردفام
و سرخ صلب سیاه فام و هیچ یک از فلزات زودتر
از مس کم نشود و دیرتر از مس کرمی رها نکند از بلیناس
مرویست که نحاس مونث طبع است قوت خود بغیر میدهد
و قوت غیر قبول میکند و مطواعست که حل و عقد و تطهیر و
تکلیس می پذیرد و فلوس معظم بلاد و اکثر اثاث البیت و آلتی که
بآن الات جواهر نفیس را جلا می دهند و آلتی که بواسطهٔ آن

اکر نقش نگین بلور وامثال آن میکنند از مس میسازند و
مستولی بر مس زهره است ونزد جمعی زهره بشرکت مریخ

فصل دوم در کان مس وکیفیت تکون آن

کان مس بسیار است ومعادن مشهور آن در بلادیست که
مذکور میشود دیار بکر وروم وآذربایجان سوس واندلس
وسیستان نیشابور وفرنک وکرمان وبعضی برانند
که کان در اندلس نیست ومس مصبوغ بر توتیا را بانجا
نسبت میکنند بواسطه آنکه در سایر بلاد سه نوبت مس را
بر توتیا مزج میکنند ودر اندلس پنج نوبت واز این جهت
آنرا مخمس میگویند از بلیناس مرویست که ماده نحاس رو
بسوی صورت بابهای ذهب دارد وبواسطه مصادفت موانع
از لباس ذهبی مایوس شده وکسوت نحاسی قبول کرده

فصل سیوم در تمیز اقسام وقیمت آن نحاس

سرخ صافی نرم اندام صلب بهترین اقسام است ونحاس سرخ
سیاه فام زبون ترین اقسام وقیمت مس در بلادی که از
معادن وی بعید است مانند مصر موازی ضعف قیمت
اوست در بلادی که بمعدن قریبست مثلا در مصر موازی
چهل وهشت فلس بدرمی نقره میخرند ودر بلاد قریب معادن
موازی صد فلس

فصل چهارم در خاصیت آن

مس گرم وخشکست اکر مداومت نمایند بر آنکه طعام و
شراب خاصه ترشی از ظرف مسی خورند امراض کبار مانند
سرطان وداء الفیل ودرد جگر وسوء المزاج طحال وامثال
اینها پیدا شود واکر قدری ماست با نمک در ظرف مسین
کنند وسرش بپوشند یا ظرف مسین بر سر ماهی بریان کرده
گرم نهند تا بخار در او محتبس شود کل واحد از ایشان
سموم دربدن عمل کنند واکر مس را بسرکه تر کنند ودر جای
نمناک بنهند زنگی بارد که آنرا زنگار گویند وزنگار سبل
وناخنه را نافع بود ودر مراهم لحوم عفنه را ازاله کند و
جراحت کهنه را اصلاح نماید وبصلاح بار آورد ونحاس محترق
در حرفت کاشی کری ومیناکری ورنگ بندی مستعملست ودر مراهم

وزنکار ونحاس محترق در صناعت اکسیر استعمال میکنند
واکر بنقاش از نحاس مو از کنار چشم بکنند دکر باره مو
برنیاید واکر مس تافته در آب فرو زنند یکسان از آن
بکریزند واکثار نظر بآینه مسی در خانه که نور آفتاب
در آن خانه افتاده باشد ازاله لقوه کند واکر مس محروق
مصول بناشتا بیاشامند تهوع آورد ٥ باب

چهارم در ارزیز که انرا بتازی قلعی کویند فصل

اول در صفات آن ارزیز از فلزات مشهور مشابه
نقره است که بواسطه سه صفت که در کان عارض آن شده
از مرتبه نقرکی تنزل نموده رخاوت جرم وکراهت رایحه
وصریر عند التحریک واز خردمندان خرده دان پنهان نیست
که رخاوت جرم ارزیز از کثرت زیبق وکراهت رایحه او
از قلت نضج وصریر عند التحریک از سنبری کبریت است
واز جهت سنبری کبریت ارزیز توده توده است واکسیریان
برانند که این صفات بفصل دوم ازاله میتوان کرد چون

این صفات زایل کردد نقره مصنوع حاصل شود واما
در مقدمه رساله تقدیم پذیرفت که تغییر وتبدیل فصول
در وسع عقول نیست وارزیز سه نوعست بلغاری و
فرنکی وچینی بلغاری را بواسطه آنکه تنک کرده اند قلعی
نواله خوانند وفرنکی ارزیزی نرم انام زرد فامست که
بعضی را بصورت مار ساخته اند وبمهر سلطان فرنک نشان
کرده اند وبعضی را در یکدیکر بسته اند واین بعض را
ندبان پایه کویند اکر ارزیز در بلاد حار در آفتاب بسیار
بکذارند بکدازد واما چندانک در آفتاب بماند نسوزد
واز ارزیز ظروف سازند وبان ظروف مسی سفید کنند
واکر ارزیز خالص که غیر ارزیز بآن نیامیخته باشد باتش
بکدازند ودر کوئی از کتان ریزند نسوزد ومشتری
ارزیز مسنولیست فصل دوم در کان آن

کان ارزیز در سه مکان واقعست شرقی مرز چین وحدود
بلغار ونواحی فرنک وماده ارزیز بسان ماده سیم متوجه

صورت ذهبیست و بواسطه کم بیش کیفیات بحد کمال که
اتصال بصورت ذهبیست نمیرسد

فصل سوم

در تمییز انواع و قیمت آن بهترین انواع ارزیز بلغاریست که
از سایر انواع روشن تر و صافی تر و سفید تر است بعد
از آن فرنگی و قیمت رطلی ارزیز کما بیش درهمی ناصریست ۵

فصل چهارم در خاصیت آن ارزیز سرد و خشک است

اگر صفحه ارزیز بر پشت بندند کس باه کند و احتلام باز
دارد و اگر با گوشت در دیگ اندازند گوشت نپزد و اگر
صفحه ارزیز در سرکه با آب غوره مصعد نهند و جرمی که
بر روی آرد بر خنازیر و سرطان که بر اندام مردمان
می آید بمالند نافع بود و اگر ارزیز مکلس با روغن بر
طلا کنند سودمند بود و چون مکرر بر عضوی طلا کنند
باسانی موی از آن عضو بر توان کشید و رایحه آن بکاه
بغایت مضر بود و سفیده قلعی خون از جراحات باز دارد
و اگر بر محل کندیدن کژدم طلا کنند نافع بود ۵

باب پنجم در اسرب **فصل اول**

در صفات آن اسرب فلزی تیره فام نرم اندام سست
آواز است که در کان نضجی چندان نیافته و دسقی که ماده
اوست مانند دردی در تن شراب درشت بوده و بواسطه
درشتی زیبق زر را متعفن میکرداند و بسبب تری و خامی
کبریت سست آواز است و کدازش مانند کداز ارزیز است
و از اسرب شنگرف سرخ و مرداسنک زرد و سفیداب
سفید حاصل توان چه اگر اسرب مکلس را آتش بسیار
بدهند شنگرف شود و اگر در کوره که از آن کاه کوبند اسرب
از نقره جدا کنند اسرب مرداسنک کردد و اگر کاورسه اسرب
در ثفل سرکه نهند بر سطح آن بتدریج سفیداب بکون یابد
چنانچه بر سطح مس زنگار بکون می یابد و از اسرب مکلس
سفیده سازند که از جمله رنگهاست که نقاشان استعمال
میکنند و همچنانکه نقره جمیع معادن از اسرب خالی نیست اسرب
جمیع معادن از نقره خالی نیست اگر مقداری آهن با ضعف آن

آن مقدار سرمه بیامیزند و بکدازند از مجموع اسربی سفید
لطیف حاصل شود و اگر اسرب بکدازند و قدری نوشادر
با آن بیامیزند کدورت اسرب زایل گردد و مانند نقره سفید
وصافی و لطیف شود و زحل بر اسرب مستولیست

فصل دوم در کان آن کان اسرب مانند
حرمان آزاد کان در اکثر مواضع واقعست و چون توتیا
از بخار اسرب تکون می یابد لا محالة از کان اسرب خیزد

فصل سیوم در تمیز انواع و قیمت آن احسن
اقسام اسرب اصفهانیست و نوعی که از نقره میسازند
و قیمت دو رطل موازی درمیست

فصل چهارم
در خاصیت آن اگر صفحه اسرب بر پشت بندند شهوت
بنشاند و احتلام باز دارد و اگر بر ورمی بندند که منشا آن
رطوبت باشد یا با آب و آب کاشنی بسایند و بر آن طلا کنند
ورم تحلیل پذیرد و شنگرف از جملهٔ رنگهاست که نقاشان
بکار می برند و در اصول مینا و مرهم ها هم مستعملست و از سفیده

اسرب مرهمی چند میسازند که اکثر جراحات را نافع است
اگر سفیده اسرب را بروغن بر سوختگیها طلا کنند سودمند
بود و مرداسنگ بوی انام ازاله کند و در مرهم جراحت
را از عفونت حمایت کند و بخشك اندازد و خوردن آن
مهلك است اگر مرداسنگ با سفیده و آهك بر عضوی
سفید طلا کنند سیاه شود و دودی که از سوختن اسرب خیزد
از سموم است اگر قدری از آن در آب حل کنند و در محلی که
کژدمان باشند بپاشند کژدمان بگریزند و اگر نگریزند
هلاك شوند

باب ششم در آهن

فصل اول در صفات آن در مقدمهٔ رساله تقدیم پذیرفت که
اجزاء ترابی با ماده آهن مخلوطست و از خردمندان خرده
دان پنهان نیست که عسر اذابت و کمودت لون و
آهن از اعتدال بسبب اختلاط اجزاء مذکورست و آهن
دو قسم است نر آهن و پولاد و نر آهن چهار نوعست نوعی
آهنی سفید فام است که اصلا آب نمیگیرد و از آن آلات

اکثر صناع میسازند نوعی دیگر آهنیست که آب میگیرد و از
آن تیغها رومی و سقلابی و آلات نجاران و زرگران
میسازند و این نوع را قاطع گویند نوعی آهنی نرم تاریک
ریزه است نوعی دیگر آهنی سفیدفام نرم اندام است که
تابی که این نوع در زیر ضرب تیغ دارد نوعی دیگر ندارد و
از این نوع تیغها میسازند که مانند کاغذ میتوان پیچید
و فرنگیان نمیگذارند که نوع را به بلاد اسلام آرند و فولاد
دو نوعست کانی که انرا شاوران گویند و عملی که از نرم
آهن با بعض ادویه حریفه سازند و گاه باشد که فولاد ریزه
کنند و در نرم آهن گدازند و از امزاج ایشان جوهری
حاصل شود که انرا بلارک گویند و از بلارک تیغها و کاردها
که هندیان نکه میدارند و امثال انها سازند و بعض ادویها
بر آن طلا کنند تا گوهر برآرد و بلارک چند قسم است بلارک
شاهی و بلارک جاهکی و زوهینا و غیر اینها بلارک شاهی را
گوهرها سفید درشت مسلسل بشکل محرابها بود و زوهینا را

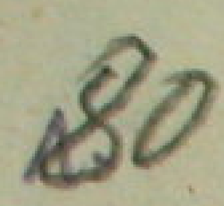
دیگر

گوهرها بسیار بزرگ باشد چنانچه گویا بسر انگشت نقش
کرده اند و باین قسم تفاوت کنند و بلارک جاهکی گوهرها
سفید بسیار دارد لیکن خشک و سریع الانکسار است و گاه
باشد که موازی سر انگشتی یا زیاده از تیغ بی گوهر و سیاه
فام بود و ازان تفال نیکو ندارند خاصه که بر وجنتی تیغ بود
و انچه بر کناره یا قریب قبضه باشد گویند که بر خصم مبارک
نیست و آهن از منسوبات مریخست **فصل دوم**
در کان آهن کان آن مانند رفاهیت فرومایگان در کثر
بلدان واقعست و بلارک شاهی و زوهینا در هند و بلارک
جاهکی در فارس میسازند و طریق آب دادن بلارک هندی
آنست که قدری گل سرخ و سرگین گاو با قدری ملح و زاج
مزج نمایند و بر وجنتی تیغ طلا کنند و تیغ بر آتش میتابند
و هر دو جانب او بر قطعه نمد تر می نهند تا زمانی که آب
بگیرد **فصل سیوم** در تمیز انواع و قیمت آن
آهن فرنگی سفید نرم اندام مذکور بهترین اقسام است و

شمشیری ازان موازی یک هزار دینار مصری میارزد و
بلارک شاهی اشرف انواع بلارکست بعد از آن زوهینا
و بلارک جاهکی بواسطه انکه حسن الشکل و کثیر الجوهر است در اوایل
زمان احداث بجای بلارک هندی می داشتند و بقیمت
آن می خریدند لیکن چون آزموده‌اند و بسیار خشک
و سریع الانکسار بود عزت و قیمت آن تنزل کرد ارباب
وقوف و مهارت گفته‌اند که آهن نیکو باید که سفید فام بود
و اوراد و طبع نباشد **فصل چهارم** در خاصیت
آن آهن از جمیع فلزات انفع است تا غایتی که گفته‌اند
که هیچ حرفت بی آن تمام نمیشود و زنگ آهن که آن را زعفران
الحدید گویند معده‌های ضعیف را تقویت کند و در بعض ادویها
و صنعت کیمیا مستعملست و ریم آهن که آن را خبث الحدید
گویند در مراهم جراحت را بخشک اندازد و بواسیر را نافع
بود و در حوارش است خاصه معده را سود دهد و آبی که بر کان
آهن گذرد از میاهی که بر بسیار کانها عبور کند اخف و احسن شان

واگر قدری سفیدآب با روغن بر آهن طلا کنند یا قطعه
ارزیز بروغن و نمک نیک بمالند تا سیاهی از آن بیرون
آید و آن سیاهی بر آهن طلا کنند آهن زنگ نگیرد و اگر
میخی آهنی گرم کنند چنانچه سرخ شود و بر بیخ درختی کوبند
آن درخت خشک شود اگر چه بزرگ باشد و اگر خون ب
کرم بر آهن بمالند زود شکسته شود **باب هفتم**
در خارصینی در خارصینی خلافست بعضی مردمان چنین
روایت کرده‌اند که در حدود فلزی زرد رنگ عین ظرف
مشابه هفت جوش هست که آن را خار گویند و مزاج این
جوهر بمزاج زر نزدیکست لیکن از زر اثقل است بدلیل
آنکه اگر با زر امتزاج یابد و زر را بگدازند در زر مذاب
رسوب کند و بعضی دیگر بر آنند که خار فلزیست که از رنگ سیاه
فام است که سیاهی آن بسرخی میزند و از آن انواع اسلحه
میسازند که زخم آن اسلحه را مضرتی عظیم هست و گویند
که در مرز چین از خارصینی آینه چینی و جرس کبیر میسازند

که چون مقرعه بر آن جرس زنند صدای آن موازی یک منزل
راه برود و آن جرس را از سقف معابد می آویزند و اعلام
هنگام عبادت بآن می کنند و بعضی بر آنند که جرس مذکور
از فلزات هفتگانه ترکیب میکنند اگر صاحب لقوه در
آینه چینی نگاه کند شفا یابد و اگر جوهری که آینه مذکور
از آن می سازند با خود نگاه دارند صرع و مالیخولیا را نافع
بود و جادو و پری را دفع کند و اگر بر اطفال بندند در خواب
نترسند و فزع نکنند و بعضی دیگر بر آنند که در میان
زابلستان و بدخشان سنگی هست که چون آنرا بگدازند
از آن جرمی عین مسطرف شکنند برنگ فلعی ترشح کند که آنرا
خارصینی گویند و بعضی دیگر بر آنند که در زابلستان سنگی
سیاه زرد فام هست که آنرا میگدازند و در قوالب مختلف
می ریزند و از آن تعویذها و موبندها و امثال اینها می سازند
و مشابهت با آینه چینی دارد و مسمی بخارصینی است و بعضی
گویند که خارصینی از صاعقه سوخته تکون می یابد از آن



جمله در جبال وحشی مهبط صواعق کثیر است چیزی صلب
بشکل عمودی یافتند که اکثر آن در زمین فرو رفته
بود و رنگ آن میانه رنگ آهن و نقره متوسط بود و از
آن چشم دستها و کاردها ساختند و در نواحی بحرین صاعقه
بزمین افتاد در آن محل جسمی طولانی یافتند که رنگ آن
میانه رنگ آهن و نقره بود آنرا بسیاف دادند و از آن
دو شمشیر ساخت یکی از سیاف فوت شد و یکی دیگر ملک
بحرین داشت شبی تاریک ملک سیر می نمود نخلی صغیر دید
تصور کرد که مرد است شمشیر بر آن زد نخل نیفتاد ملک در
خشم شد و شمشیر بسنگ زد و دو پاره کرد روز دیگر احتیاط
کردند شمشیر از نخل گذشته بود ولیکن بواسطه خفت زخم
وحدت تیغ قطعها از یکدیگر جدا نشده بود و باندک بادی
از یکدیگر جدا شد ملک از شکستن تیغ تاسف بسیار خورد
و پارها وصل کرد و آن تیغ بموصول شهرت یافت از ثقات
مرویست که در مسجد آدینه اردبیل جسمی قلیل الحجم کثیر الوزن

افتاده که بحسب وزن موازی پانصد من باشد و نصفی از
آن جسم از بسیاری دست که بر آن مالیده اند رنکی پیدا
کرده میان رنک نقره و آهن و نصفی دیکر که دست بر
آن نمالیده اند سیاه فام است و این جسم از غایت صلابت
نمی توان شکست و با آتش بر آن ظفر نمی توان یافت چنانچه
حدادی خواست که پاره از آن جدا کند از جسم کرم بمرتبه
کرم شد که از ده ذراع مسافت کسی به نزدیک آن نمی توانست
رفت و غازان خان امر کرد که نام او بر آن بنویسند بزحمت
و تکلف بسیار نوشتند و اکابر و اشراف اردبیل بر آنند که
اول آتشکده که زردهشت در اردبیل بنا کرد این جسم در
آنجا بود و معلوم نیست که از کجا حاصل شده و خار صینی
از مصنوعات عطارد است **خاتمه** در مرکب از فلزات
و نسبت ایشان با یکدیکر **فصل اول** در برنج
که آن را بتازی شبه کویند برنج از مس منقا و توتیا شیری
سبز است
در ترکیب میکنند و در ابتدا احداث بسان زر زرد ورق

بعد از آن بتدریج زردی روی تنزل میکند تا بدرجه مس باز
میرسد و اکر خواهند که رنک آن باقی ماند هر چند کاه توتیا
بآن مزج نمایند و اقسام برنج بسیار است بهتر اقسام برنج
اندلسی و شامیست که بر محک چهار دانک عیار دارد و از
کوهرهای کداختنی بعد از سیم و زر هیچ یک از برنج لطیف تر
نیست **فصل دوم** در سفید روی که آن را بتازی
صفر کویند ترکیب صفر از نحاس و رصاص است و با وجود
آنکه ایشان هر دو نرم اند اما صفر که از امتزاج ایشان
حاصل میشود کثیر الیبوست است بمرتبه که در روی هیچ نرمی
نیست و نحاس و رصاصی که اجزاء صفر اند از یکدیکر جدا نتوان
کرد و سبب ترکیب برنج و سفید روی آن بود که چون حاکم
ظالم کثیر اللجاج حجاج حکم کرد که در عراق و فارس اوانی
زر و سیم نسازند و آنچه ساخته باشند بشکنند زرکران
خرده دان جهة متنعمان برنج و سفید روی ترکیب نمودند
فصل سیوم در بتروی که آنرا تالیکویند ترکیب تالی

از اسرب و نحاس است تکلفی زیاده ندارد بلکه اخس و ارزل
از جمله مرکبات مذکور است و در آتش تاب بسیار ندارد
و از آن هاون ها و دیگها کماجر و امثال آنها می سازند
و اسرب و نحاسی که اجزاء آن نال اند بسهولت از یکدیگر جدا توان
کرد از بعض حکما پرسیده اند که سبب چیست که اسرب و
نحاس از یکدیگر جدا توان کرد و رصاص و نحاس نتوان در
جواب گفته که بواسطهٔ آنکه رصاص و نحاس مرتبی تربیهٔ
سعد اکبر و سعد اصغر اند تناسبی و تعاشقی میان ایشان هست
چون بیکدیگر آمیخته شدند از هم جدا نمی شوند و اسرب و نحاس
مرتبی تربیت نحس اکبر و سعد اصغر اند و مناسبتی چندان
میان ایشان هست از این جهة از یکدیگر جدا می شوند ه

فصل چهارم در دارو ترکیب در ادوان
سفید روی و بتر روی و نحاس و برنج است و از آن انواع
درامی سازند و عزتی زیاده ندارد

فصل پنجم
در طالیقون اصل طالیقون نحاسی است که بعض فلزات
و ادویها با آن آمیخته اند اگر بحربه از طالیقون جراحت کنند
آن جراحت التیام نیابد و اگر منقاش طالیقون که جرب کرده
باشند مو برکنند دیگر بار بر نیاید و اگر در آینه طالیقون
نگه کنند چشم را زیان رسد و اگر زیاده نگاه کنند قوه ابصار
تباه کند

فصل ششم در سایر امودی که مرکب از
فلزات اند امور مرکب از فلزات غیر مذکور بسیار است و ما
درین مختصر ذکر دو مرکب که اختصار کنیم یکی سیم سوخته
که ترکیب آن از سیم و اسرب و نحاس است و از آن رنگی سیاه
روشن هست و در نقاشیها مستعملست و یکی دیگر هفت جوش
که مرکب از فلزات است و از آن اوانی میسازند

فصل هفتم در نسبت فلزات با یکدیگر مقداری معین که آن
مقدار از زر صد مثقال بود از سیماب هفتاد و یک
مثقال و دانگی و تسوبی و از اسرب پنجاه و نه مثقال و دو
دانگ و نیم و از سیم پنجاه و چهار مثقال و نیم و از نحاس چهل
و شش مثقال و دو دانگ و از برنج چهل نه مثقال و از



آهن چهل مثقال ونیم وسنه نسو واز قلعی سی هفت مثقال
ونیم باشد ۝ والله اعلم تمت هذه الرسالة النفیسة

علی ید العبد الفقیر المحتاج الی رحمة
الله الغنی احمد بن علی فی
شهر ذی الحجة حجة
سبع وتسعین
وثمانمائة
الهجریة
تم